

# هزل تعلیم است

Ww.YasBooks.Com

ایرج میرزا  
عبدالراکانی

پژوهشی در طنز آمیخته به هزل (رساله صد پند،  
مذهب مختار، رساله دلگشا و دیوان ایرج میرزا)

وحید ضیائی

پیش‌گفتار

A

اگر شربتی بایدست سودمند  
ز داعی ستان داروی تلخ پند  
به پرویزن معرفت بیخته  
به شهد ظرافت بر آمیخته

روان پاک و دور از آلایش بزرگ مردان این سرزمین زمانی که در تلاطم امواج وحشی دریاهای بیگانه یا تسليم آبهای گندناک به روح مردابی ساحل طلبان . در موج طعنه و تهمت و افتراء بر تخته پاره های قلم می نشست روایتگر اعصاری بود که درد ریا کاری ، تسليم به استبداد و خود فروشی ابن الوقت از دروان شاخ سترگ فرهنگ این سرزمین را می خورد و برگ های تازه رسته این شاخ را روی زرد می کرد. سخن در این مقاله به درازا نخواهد کشید که اندیشمندانی چون علامه محمد جعفر محجوب ، احسان یار شاطر پرویز اتابکی و ابراهیم نبوی در منابعی که خواهد آمد به تفصیل به تصحیح نسخ قدیمی پرداخته در مقدمه های مفروض هر یک به فتح بابی در زمینه ای این طنزپرداز بزرگ و مهجور تاریخ ادبیات ایران پرداخته اند . عیید زاکانی هم عصر حافظ بزرگ . مهجور مانده پشت نام منفور هزل در ادبیات فاخر ایرانی! وزیری که دست از مدح شست و به بیان دروغها و انحطاطات عصر خویش پرداخت . در این فرا خور نیز در هر بخش سعی می شود کوتاه سخنی درباب مربوط بیاید و سخن به آرایه ای ایجاز . تصحیح رساله صد پند ، تصحیح بند هفتم مذهب مختار ، مقدمه ای بر رساله صد پند ، بررسی برخی از حکایت های رساله دلگشا در فصل نخست خواهد آمد . بخش دوم بررسی طنز آمیخته به هزل در دیوان دیگر طنز پرداز بزرگ معاصر ایرج میرزا و در نهایت به عنوان بحث مکمل در بابی از بررسی حکایتهای عیید و ایرج در نثر و نظم بخشی از مقاله ای در باب بررسی کتاب شاهد بازی در ادب فارسی که نمونه های ادبی آن بیشترین مورد را در هر دو این شاعران دارد تقدیم می شود . هر چند دو مقاله زیر با تشکر از مجلات الکترونیکی مانی ها ( مریم هوله و هومن عزیزی ) و ادبیات و فرهنگ ( میرزا آقا عسگری - مانی ) منتشر شده اند اما سعی شده مواردی تازه در آنها گنجانده شده به روایتی نو باز نویسی شوند .

نهایت کلام اینکه بی مهری به ادبیات کهن کمتر از ادبیات معاصر نیست . زیرا تاریخ ایران چنانچه بارها نوشته ام تاریخ مکرر این سرزمین است . چنان است که هیچ زمانی حرکتی نورا مجال بروز نیست یا اگر شد فرصت نقد و نظری ؛ هزل نیز از همین باب است . مثل بیشتر هنرها مثل نقاشی و مجسمه سازی که پرداختن به آنها ناصواب تشخیص داده شده بود این هنر کلمه نیز مذموم بود و نگارنده مورد

اتهام . چنانچه در عصر حاضر دواوین ایرج و عبید خاکخور همین طرز تفکر شد . امید است روزی باید که عبید سر فصل دروس دانشگاههایی باشد که سخن از سخنوران سرزمینش مستلزم اخذ مجوز نباشد !

---

## B

### الف ) باز خوانی دوره‌ای از تاریخ

شمات روزگار و شنقاشه‌ی مغولان روزگار را بر مردم ایران تنگ کرده بود و در تواریخ چنین می‌آورند که یک مغول ده ایرانی را به صحراء می‌برد و یکانیکان گردن می‌زند و آنها را مجال آهی و حرکتی نمی‌باشد بیگانگان ترک سر سریر حکومت چندین هزار ساله از طرفی ببربریت یا سایی چنگیزی شان را پیاده می‌کنند از طرفی و امداد حضرات خلیفه خود را غازی و محتسب و چه و چه می‌نامند . دوره‌ی عبید دوران حافظ است . و سخن از هر دو سخن از طنز نابی است که در حافظ به پرده‌ی قبض و بسط می‌گراید و زبان آوری در کلمه رستاخیز می‌یابد چنانچه تا امروز ماندگار بوده و خواهد بود و در طنز عبید . روزگار غریبی است . روزگاری که همه‌ی دورانهای استبداد زده‌ی تاریخ جهان سیاه را در سه دوره‌ی طلائی حکومت زر و زور و تزویر خلاصه می‌کند . شیراز محل تجمع و تاخت و تاز این سه وجه غالب تاریخ است . دوران جوانی و میان سالی و کهن سالی حافظ در بر می‌گیرد و چنین می‌شود که او حافظ حافظه‌ی تاریخی ایرانیان می‌شود .

قتل پدر به دست پسر و میل کشیدن چشم فرزند به دست پدر کمترین کار این دوره است و عبید نیز روایتگر کلام یادگار این عصر . اینکه عبید از شحنه و محتسب یا مست و لا یعقل همه اهل تزویر می‌داند بی جا نیست که بدترین حکومتها را از آن خود داشته اند . دوره زرین حکومت ابو اسحاق‌ها و امیر مبارز الدین‌ها و شاه شجاع هاست . یکی پدر کش و دیگری پسر کورکن و سومی ریاکاری که لقمه شبهه می‌خورد . حکومت زور با توصل به چماق داران حکم می‌راند اما در جوانی حافظ است که سرخوش از وصال می‌و معشوق غمی هم اگر دارد به اندازه‌ی غم میانسالی نیست که شیخ مبارز الدین به عرصه می‌آید که میخانه‌ها را می‌بندد و جامها را می‌شکند و چنان علم خلیفه باوری بلند می‌کند که حد جاری آن جوی خون راه می‌اندازد اما شیخ در خلوت آن کار دیگر می‌کند و اوج

غزلیات حافظ بزرگ که حمله به این ریا کاران صوفی مآب خرقه پوش است در این دوران سرمی زند. از طرفی حکومت زرینی نیز از راه می رسد که ماجرا را در تاریخ عصر حافظ استاد غنی می توانید بیشتر بخوانید. غرض اینکه دوران عیید و حافظ دوران تجربه‌ی مثلث شوم حکومتهای دروغین است. که بی محابا تمام تاریخ ایران نشانی از آنها دارد. عیید در زمانی می زید که همسری به امر همین شاه شجاع (ممدوح حافظ و عیید) با جمع کنیز کان به طرز وحشتناکی همسرش را که صاحب اصفهان است می کشد و خود نیز فدای جاه طلبی اش می شود و مغولانه قسمت شده خورده می شود! عیید از زمانی سخن می گوید که رذایل اخلاقی چنان زیاد شده است که پرده پوشی اصحاب عورت، مردان را هم خوابه‌ی هم کرده است و ریاکاری خدانشناسان رندان تشهنه لب را بی آب و تشهنه می خواهد. دورانی که عیید بدان می تازد زبانی می خواهد - مثل ایرج - قابل فهم عموم مردم. تا از هزل دستاویزی بسازد برای آگاهی وجودان گنگ مردم سرزمینش.

» پیداست که بسیاری از این بزرگان و امیران برای ساکت کردن چنین گستاخی دست می زدند.

عیید هرگز در زندگی روز خوشی ندید. همواره گرفتار قرض و نداری بود با آن که عنوانش مولانا امیر نظام الملهم والدین عیید زاکانی بود ... اگر او حلم و وقار را به کار می بست و برابر رذالت‌های ناکسان صبر می کرد ولی نعمتنان او نمی توانستند زندگانی بی دغدغه و فارغ از رنج و فقر و تهیدستی برای او مهیا نکنند. اما ظاهراً عیید نمی توانست آلوده منت کسان شود و دانش و آزادگی و دین و مروت خود را بدهد و دینار سازد. - پرویز اتابکی - بررسی حکایات عربی عیید ... «

نقیبی می زنیم بر تفسیری جامعه شناسانه از تاریخ ایران :

« تاریخ سراسر شکست مردم ما این خصلت را تقویت کرده است که خود را در هر دوره از شکست در سیمای برخوردها و رفتارها و گفتارهای منفی متبار کند. زبان هزل و طنز و نفی نسبت به فاتحان، فاصله گیری از دستگاه سلطه و نادیده گرفتن سلطه گر، همواره یک مشخصه فرهنگی ما بوده است. همیشه مخالفتها و موضع گیریهای مردمی در چنین زبانی باز تاب می یافته است. اعتقاد به غصب حکومت توسط حاکمان بود، سرباز زدن از مشروعيت بخشی از اقتدار حکومتها، اقتناع از مشارکت در قدرت، نمایاندن تمکین اجباری خود در برابر قدرتمندان و خاموشی گزینی سیاسی و ساختن مضامین و تفسیرهای منفی و کنایی و هزل آمیز و غیره درباره‌ی دستگاههای خرد و کلان حکومتها و ... همه نتیجه‌ی موقعیت اجتماعی و فرهنگی و سیاسی شکست خوردگی تاریخی بوده است. «

زبان عبید نیز همین زبانهاست . « نوع هزال این ”فاختهی عقیم“ به جای اندرز متلک می پراند و به جای تشویق شیشکی می بندد . به جای همکاری مسخره گی پیشه می کند به جای گریه به حال خود می خندد . او حتا کلک دیگری هم یاد گرفته است . در داوری های تمسخر آمیز خود همواره خود را مستشنا می کند . در مطالعات تطبیقی خود همه اش دیگران را با خود می سنجد تا بیند که آنها در مقایسه با او چه چیزهایی کم دارند ! »

از همین روست که عبید زبان هزل را انتخاب می کند و از آنجا که تار و پود کلماتش را در دار این دوره ای تاریخی می بافده ، هنوز دیدگان تماشاگر ایرانی این فرش را زیر پای خود می بیند و نقش های آنرا با خود آشنا می یابد . نگرانی عمدہ ای هست و آن تغییر و حذف و پرده پوشی تاریخ این سرزمین است . به دلایل ناستوار . آیا برای آغاز راهی جدید برای آغاز راهی جدید نباید به شناخت کاملی از گذشته دست یازید ؟ این متون بخش ناگفته های رفتارها و تاریخ سرزمینمان هستند . آنجا که عبید از رفتار خصوصی زن و مرد در زندگی خصوصی صحبت می کند یا آنجا که با نام محمود غزنوی - که هم بیگانه ترک است و هم ریاکار غازی - بر اندیشه های جاری حاکمان زمانش می تازد ، تا گوشه های رفتارهای روانشناسانه مردم ایران در برده ای از تاریخ می تواند تک تک مورد مطالعه قرار گیرد . هر یک از این رفتارها و اندیشه ها که در حافظ و عبید به طور وسیعی مورد طرح و نقد قرار می گیرد آن قسمت از تاریخ این سرزمین است که در تاریخ حکومتهای جبار حذف شده است . یا وادر به پرده پوشی . در متن آثار کم کم به بیان این مراتب خواهیم پرداخت .

---

## C

### ب ) فصلی بر رساله صد پند

پند نامه نویسی مربوط به سالیان دراز می شود . قابوس نامه نمونه عالی آن است . که در نوع خود خواندنیست . آنجا که مردمان سرزمین ایران را به فرمان شمشیر فرمانبردار می خواند و بسیاری نمونه های عالی . اشاره ای بس خواندنی اتابکی دارد که علت نگارش و سطر شناسی رساله را علتی روانشناسانه می خواند زیرا عبید هزل ها یا به تعبیر ما طنرهای خویش را بعد از مقدمه ای از پندهای

جدی می آورد و به نوعی ذهن خواننده را آماده ی شوکی صریح و بی پرده می کند . با تأثیر نظر آن گرامی به زبانی دیگر عبید در سطور نخست نیز که به کنایه از غنیمت شمردن وقت و عمری سخن به میان می آورد که خسرالدینی و آخرت است . عمری که در رنج و فقر و بدبختی بگذری زندگی نیست زندگانی است و اصرار در غنیمت شمردن آن کنایه و طنز پنهان این سر آغاز است . حاضر وقت بودن نیز همان برگردان این الوقت بودن است که صوفیان شدید به آن اعتقاد داشتند اما این این الوقتی به مفهوم امروزی آن نزدیکتر می نمود که سابقه ی صوفیان و درویشان دروغین و بی آبرویی که در آن دوره دلخیز مرقع را دام ساده دلان قرار داده بودند خواندندیست . پس از این چند سطر است که به یک باره وارد اصل ماجرا می شود :

عبید زاکانی در این رساله دوری جستن از پادشاهان را معنی دار می داند - بحث قبل - و شادی زندگی را در کنایه ای عمیق به شاد خواری و روی نیکو دیدن برآورده می سازد . پس صفاتی می آورد که تجسم عینی افرادی است که می شود با این صفات به نظاره شان نشست و شناخت ابرو ترش کرده ، گرمه در ابرو آورده - کنایه از بدخلق و بخیل بودن - سخنها به درشتی و جدیت گفتن که جزو بخیلان و کج مزاجان و دروغگویان آمده اند و همه در یک کلمه بی دینان . یا همان واعظ شهر حافظ !

پرهیز از حق گوئی به استهzae خفغان موجود در فضای آن دوره و جاسوس پروری حکومتهای استبدادی پند دیگر عبید است . و آنچه آنرا نتیجه ی عکس می یابد سخن شیخکان بنگی عبید است . هر چند استفاده از کلماتی مثل رند و خرابات و ... به حافظ اختصاص داده می شود و عوض شدن مفاهیم منفی در بار عاطفی - معنایی مثبت ( مثل می ام اخباریت به عاملی مطهر ) در دیوان حافظ و مختص او شمرده شده است اما با توجه به اینکه زندگی و مرگ عبید پیش از حافظ بوده است بعید نیست که حافظ این مفاهیم را از این همسهری طنز پردازش به ارت برده باشد - به تعبیری دیگر می توان گفت از آنجا که سخنی از عبید در دیوان شعر حافظ نبوده است ولی استفاده از مفاهیم مثل رند و خرابات از زمینه های طنز عبید به نظر می آید . در رساله صد پند به این مورد می رسیم رندان و یکرنگان پاکباز که عبید دست ارادت به دامن آنها می زند به یک مفهوم می آیند . نمونه های شعری دیگری نیز موجود است ( ساقی بیار باده که یک لحظه عیش خوش / بی مطرب و پیاله و ساغر نمی شود / گفتی به صبر کار میسر شود عبید / تدبیر چیست جان برادر نمی شود / )

عبید در جائی دیگر پند میدهد تا دست مستان و بنگیان را بگیرید . چرا ؟ مگر نه آینکه بیشتر افراد جامعه سنت و بنگ را افیون زندگانی قرار داده بودند . پس تعداد زیاد یکی از دلایل آنان است و دیگری که مهمتر به نظر می آید اینکه عبید مستان و بنگیان را بیشتر صوفیان و شیخکان می داند و سخن از آنها می راند .

عیید در این رساله به پرهیز از ازدواج ، دوری از زنان و بیوگان اشاره می کند که از اعمال و رذایل مردم دورانش است. نکته ای اینجا لازم به نظر می آید و آن اینکه گاهی اوقات در این رساله یا دلگشای عیید ، به شرح قصه یا موقعیتی بسته می شود بدون اینکه در ظاهر پیام یا اندرز یا کنایه و طنزی در پس مطلب باشد . در اینجا باید توجه داشت که شاعر گاهی اوقات ( یا نویسنده ) به مثابه ی نقاش است نقاشی که بربوم کاغذ با رنگ کلمه تصویر خیالی و ذهنی خویش را از جامعه و مردمان آن جامعه به تصویر می آورد . نقاشی در پس پرده ی نقدها منظر است . دیدگاهی است روایتگر . و مانا از بابتی که ثبت لحظه های روانی اندیشناکی نقاش است . برخی از حکایات یا اشعار این نویسنده گان و شاعران نیز به همین منوال است . گویا عیید می خواسته تنها به ثبت اتفاقات و وقایع پردازد و نقد آنها را به تاریخ واگذارد . چنانچه امروز ما بدان دست می یازیم .

او فرزندان صالح این دلق پوشان را گدا مزاج و سالوسی و هرزه داری و ناخلف و غماز می نامد و این صفت فرزندان ذکور است چرا که دختر خطیب کرده خر می زاید ! در وصف بد و بدتر جلق زنی را بهتر از قلبانی می داند و عشهه ای زنان در چادر و رویند را دلیل مضاعف کج روی مردان می داند .  
مباحی تمام در ذهن او مال یتیم خور و شاهد باز است !

عیید تا آنجا به بیان ریزترین خصوصیات رشت اخلاقی آن دوران می پردازد که لفظ آلت خاییدن ( ساک زدن ) را هم جزو لاینفک اعمال روزمره ای مردمانش به زبان می آورد : ( هر چه بینی بخور هر چه بینی بگای / مال یتیمان بخور مزد و ثوابش تو را ! )

او ابناء سبیل ، طالبان علم ، حیدریان ( درویشان ) ، ایلچیان و تمناچیان همه را اغفال گر می نامد و در وصف سیرت محشمان روزگارش آنان را به همه حریف بودن متهم می سازد که محشمن جمامت به جماع جمع بیشتر در خورند !

او شیخکان و عامیان - مردم بی سواد امی - را ملازم در گاه پادشاه می داند . زیرا یکی روزی اش از حمایت اوست دو دیگر نان بشیش از ترس محتسب .

در این رساله عیید به خرید و فروش کنیزان و غلامان و سوءاستفاده جنسی از آنان اشاره می کند و به نوعی تمامی مطالبی که در این رساله صد پند آمده به طور تفصیل می توان در رساله دلگشا نیز یافت . از زیباترین تعبیرات عیید که در این رساله صد پند سیر صعودی افراد در جامعه ی منحظر و استبداد زده است . فرد برای پیشرفت در کودکی باید گشاد باشد تا در جوانی نیک نامش خوانند و در پیری شیخ و محشمن گردد و او را پهلوان و سرافراز هر دو جهان خوانند . در جهان عیید ، روزگاری که او می زیست از حاکم عدل ، از قاضی رشوت نخواستن ، از زاهد ریاکاری از حاجی دیانت و از زن پاکدامنی

نمی توان سراغ گرفت . و بیشترین کمک مرد به زن می تواند آن باشد که با او فاحشگی بیاموزد تا به غیر محتاج نشود ! او در کنایه صریح حتا زنان خانه نشین را هم از آفت بر حذر نمی داند . پهلوان دوران عید آن است که مصلحت را بر حقیقت ترجیح دهد . او شاعران دورانش را در ردیف گدایان و روزی خواهان و کنگان و قحبگان یاد می کند و راستی و انصاف و مسلمانی را از بازاری جماعت به دور می بیند . او نیک می داند که جامعه استبدادزده ای که به تزلزل عقاید مبتلا باشد به زودی نابود خواهد شد و نشانه های این نابودی را در جای جای رساله اش می آورد . و مبارزه را راه درست می داند و مبارزه با ریاکار را - چنان چه خود می پسندید - سر لوحه اعمالش قرار می دهد .

---

## رساله صد پند

اما بعد رأی ۱ ارباب خرد و کیاست ۲ و اصحاب نظر و فراست ۳ عرضه می افتد ۴ که محرر ۵ این حروف عیید زاکانی هر چند که در علم مایه ای و در هنر پایه ای ندارد اما پیوسته از اوان ۶ ریعان ۷ زندگانی و زمان عنفوان جوانی ۸ به مطالعه سخن علما و حکما حرصی ۹ غالب و شعفی کامل داشت تا در این روزگار که تاریخ هجرت به هفتصد و پنجاه رسید ، وصیتی که سلطان الحکما افلاطون حکیم الهی از برای شاگرد خود ارسطا طالیس یونانی نوشه است حکیم یگانه روزگار خواجه نصیر الدین طوسی آن را از زبان یونانی به پارسی ترجمه کرده و ذیل اخلاق ناصری ثبت گردانیده با چندین پند نامه ، علی الخصوص پند نامه پادشاه عالم خسرو کامگار عادل انوشروان بن کسری که بر تاج مرصع ۱۰ نبشه بود و هر هفته آن را به سمع ۱۱ خواص و عوام رسانیدی مطالعه افتاد . خاطر را بدان نصایح رغبی ۱۲ تمام پیدا شد و بر آن ترتیب پندنامه ای اتفاق افتاد درویشانه ، از شائیه غرض ۱۳ خالی و از غائله تکلف عاری ۱۴ . در قید کتابت آورد تا فایده آن عموم خلائق را شامل گردد و این ضعیف نیز به واسطه آن از ترجم صاحب دلان بهره مند شود . امید که ایزد تعالی مطالعه این مختصر بر خوانندگان و مستمعان مبارک و خجسته گرداند .

بیت

ز داعی ستان داروی تلخ پند	اگر شربتی بایدست سودمند
به شهد ظرافت ۲ بر آمیخته	به پرویزن معرفت بیخته
ایزد تعالی بندگان را مستعد قبول نصایح گرداناد و از حفظ این کتاب حظی وافر ۱۵ ارزانی داراد .	ای عزیزان عمر غنیمت شمرید

وقت از دست مدهید .

پادشاهی و غنیمت و نعمت در تن درستی و ایمنی دانید .

حاضر وقت باشید که عمر دوباره نخواهد بود .

هر زمان که نه در خوش دلی و آسایش گذرد به حساب عمر مشمرید .

متکبران و خود پرستان را آدمی مدانید .<sup>۳</sup>

هر که پایه و نسب خود فراموش کند از او یاد میارید .

دنیا پرستان را آدمی مخوانید .

مردم خوش باش ۱۶ سبک روح و کریم نهاد و قلندر مزاج را از ما درود دهید .

طعم از چیز ۱۷ کسان ببرید تا به ریش جهانیان توانید خندهید .

گرد در پادشاهان و اتباع ایشان مگردید و عطای ایشان را به لقای دریانان بخشد .

جان فدای یاران موافق کنید .

برکت عمر و روشی چشم و فرح دل ۱۸ در مشاهده روی نیکو شناسید .

کسانی که ابرو ترش کرده ۱۹ و گره در پیشانی آورده و سخن های بجد ۲۰ گویند و ترش رویان را و

کثر مزاجان ۲۱ و بخیلان و دروغ گویان و بی دینان را العنت کنید .

خواجگان و بزرگان بی مروت را به ریش تیزید .<sup>۲۲</sup>

تا توانید سخن حق مگویید تا بر دلها گران ۲۳ مشوید و مردم بی سبب از شما نرنجد . مسخرگی و

فوادی ۲۴ و دف زنی و غمازی ۲۵ و گواهی به دروغ دادن و دین به دنیا فروختن و کفران نعمت پیشه

سازید تا پیش بزرگان و پادشاهان عزیز باشید و از عمر برخوردار شوید .

سخن شیخکان زراق ۲۶ سالوس ۲۷ باور مکنید تا گمراه نشوید و به دوزخ نروید .

دست ارادت در دامن رندان و یک رنگان پاک باز زنید تا رستگار شوید .

از همسایگی زاهدان دوری جویید تا به کام دل خود توانید زیست .

در کوچه ای که مناره نزدیک باشد خانه مگیرید تا نیم شب از مشغله و درد سر موذنان بد آواز ایمن

باشید .

مستان را دست بگیرید .

بنگایان را به لوت ۲۸ و حلوا دریابید .

چندان که حیات باقی است از حساب میراث خواران خود را خوش دارید .

مجرّدی و قلندری ۲۹ را مایه شادمانی و اصل زندگانی دانید .

خود را از بند نام و ننگ برهانید تا آزاد توانید زیست .

در دام زنان میفتد و گرد بیوگان کره دار ۳۰ مگردید .

از بهر جماع ۳۱ مکرر حلال سرد بی مزه عیش بر خویش حرام مکنید.

دختر شیخکان و واعظان و عوانان ۳۲ مخواهید، و اگر بی اختیار پیوندی با ایشان واقع شود عروس را به ... فرو برد تا گوهر به کار نیاورد و فرزندان گدا مزاج سالوس هرزه درای ۳۳ ناخلف غماز در وجود نیاید.

دختر خطیب در نکاح میارید تا ناگاه خر کره ای نزاید.

از حکومت دایه و تنعم ۳۴ قابله و شکل گهواره و گریه بی هنگام بجه و گنده ... کهنه و مغز خر دیزه ۳۶ و سلام داماد و نفاق عروس و تکلف ما در زن ترسان باشید.

جلق زنی را به غر زنی ۳۷ دانید.

در پیری از زن جوان مهربانی چشم مدارید.

زنان بیوه را به رایگان ... . زرشان بستانید.

پیر زنان را به کلوخ کوب ۳۸ سر بکویید تا درجه غازیان ۳۹ یابید.

بر سر راهها به قامت بلند زنان و چادر باریک مهره زده ۴۰ و ریشه سربندان ۴۱ و سراغج سبز ۴۲ از راه مروید.

زن مخواهید تا ناگاه قلبان ۴۳ نشوید.

مال یتیمان و ... غلامان خوش شکل بر خود حلال دانید تا شما را مباحی ۴۴ تمام توان خواند.

آلت خاییدن ۴۵ و ... رایک زمان بی کار مگذارید چنانچه گفته اند:

بیت

هر چه بیینی بخور هر که بیینی ... مال یتیمان بخور مزد و ثوابش تو را

امردان مست را چون خفته بیاید در حال ... تا بیدار نشوند و فرصت فوت ۴۶ نگردد.

زکات ... به مستحقان رسانید چون زنان بیوه و زنان مستوره ۴۷ که از خانه بیرون نتوانند آمدن و هیزان پیر و مفلس و کنگان ۴۸ ریش برآورده که از کسب بازمانده اند و زنان جوان شوهر به سفر رفه و خاتونان ۴۹ فقیره و کنیز کان آب کش سرگین چین ۵۰.

و نیز در خانه بگویید که زکات ... و ... از ابناء سبیل ۵۱ و قلندران و طالب علمان و حیدریان ۵۲ و نو خاسته مفلس ۵۳ و مهمانان غریب و مسافران و ایلچیان دریغ مدارید که زکات یمنی عظیم ۵۴ دارد.

طعام و شراب تنها مخورید.

زنان را تنها ... که زن تنها ... کار محتشمان نباشد.

حال خود را بر گدازدگان و غلام بچگان و روستاییان و بخیلان عرضه مکنید.

از نوکیسگان ۷ وام مخواهید.

با شیخکان و عامیان که ملازم درگاه پادشاه باشند و امرا و خوانین و تمغایچان ۵۵ و دزدان و سرهنگان و حرامیان و قلابان ۵۶ و قلاشان و کیسه بران و دلالان و راه داران پیوند مسازید.

تخم حرام میندازید تا عاصیان و گریزان ۵۷ و حرامیان و راه زنان در وجود نیایند. از دیوی شیعی عار مدارید تا روز بی غم و شب بی فکر توانید زیست.

از منت خویشان و سفره خسیسان و باد بروت ۵۸ ناکسان و گره پیشانی خدمتگاران و ناسازگاری اهل خانه و تقاضای قرض خواهان گریزان باشد.

غلام بچگان ترک به هر جا که باشند و به هر بها که فروشنده بخرید و چون آغاز ریش آوردن کنند به هر بها که خرند بفروشید.

در کودکی ... از دوست و دشمن و خویش و بیگانه و دور و نزدیک و ترک و تاجیک و پیر و جوان دریغ مدارید تا در جوانی نیک نام باشید و در پیری به مرتبه شیخی و واعظی و جهان پهلوانی و سرافرازی برسید.

در خانه مردی که در او دو زن باشد جمعیت ۵۹ و برکت و خوش دلی مطلیبد.

از خاتونی که قصه ویس و رامین خواند و امردی که بنگ و شراب خورد مستوری و ... درستی توقع مدارید ۹.

دختر همسایه را از ... و گرد مهر بکارت مگردید تا طریق امانت و دیانت و شفقت مسلمانی و حق همسایگی به جای آورده باشید و نیز به وقت عروسی دخترک در محل تهمت نباشد و از داماد خجالت نکشد و پیش خدا و خلق رو سفید باشد.

حاکمی عادل و قاضی که رشوت نستاند و زاهدی که سخن به ریا نگوید و حاجبی با دیانت ۱۰ و ... درستی صاحب دولت و زنی که از مباشرت ۶۰ سیر گردد در این روزگار مطلیبد تا زحمت نکشید. بر زن جوانی که شوهرش به سفر رفته باشد ، مردی که بار اول به معشوق رسد و با او جمع نتواند ۶۱ شد و عاشق بی سیم و غلام باره مفلس ۶۲ و هیز پیر و مطرب ساز شکسته و ساقی ریش آورده و عامل معزول ۶۳ و شاهدی ۶۴ که در مجلس رود و حریف او را نپسند و زرش باز ستاند و بدرش کند ۶۵ و به گروهی که شرابش بریزد و جوانی که در دست زنی پیر سلیطه گرفتار باشد و دخترکی که بکارت به باد داده باشد و شب عروسی نزدیک رسیده ، و بر امثال ایشان رحمت آرید.

عورت ۶۶ را استعمال ... کاشی وادیم ۶۷ و غیره تعلیم کنید تا در عقب شما به بیگانه محتاج نگرددند که احتیاج کاری سخت است.

زنان را در حالت نزع ۶۸ چندان که مقدور است ... و آن را خیری تمام دانید.

از کودکان نابالغ به ... راضی شوید تا شفقت ... به جای آورده باشید . به وعده مستان و عشوه زنکان و عهد قحبگان و خوش آمد گدایان کیسه مدوزید .

آن کس را پهلوان مخوانید که پشت دیگران بر زمین آرد. پهلوان حقیقی آن کس است که روی تواضع ۶۹ بر خاک مذلت ۷۰ نهد و یک گز... بی تحاشی در ... گیرد.

با استادان و پیش قدمان و مخدومان ولی نعمتان خود و کسانی که شما را ... باشند رو ترش مکنید و تواضع واجب شمرید تا آب روی خود به باد ندهید.

از دشnam گدایان خرابات و مضایقه ۷۲ یتیمان و سیلی قحبگان و چربک ۷۳ کنگان و زیان شاعران و مسخرگان مرنجید.

از ... نو خطان بهره تمام حاصل کنید که این نعمت در بهشت نخواهد بود.  
در شراب خانه و کنار بساط نرد و شترنج و قمار خانه و سر کوی خرابات و مجلس کنگان و مطریان و گدایان خود را به جوان مردی و سخا مشهور مگردانید تا معاملان همه روی به شما نیاورند.  
هر دغلی که توانید در نرد و قمار بکنید. اگر حریف منکر شود روان سه طلاق بخورید که هر طلاق که از بهر قمار خورند واقع نشود.

پیش از آن که کار به آخر کنید زر به کنگ و غلام بچه و قحبه مدهید تا دست آخر انکار نکنند.  
مردم بسیار گوی و سخن چین و سفله و مطریان ناخوش آواز و زله بند ۷۴ که ترانه های مکرر گویند در مجلس مگذارید.

از مجلس عربده بگریزید.

کنگ و قحبه در یک مجلس منشانید تا عربده بر نخیزد.

نرد به هر زه مباید تا مغز حریفان نبرید.

کنگ را به احتیاط در خانه برید تا عسیان ۷۵ واقف نگردند و حاضر وقت باشید با سلاح پاره ها که وقت بیرون رفتن چیزی نبرند.

تا اسباب لوت و حلوا مهیا نشود خود را بر بنگ و معجون مزنید تا از گرسنگی نمیرید.  
مردمکان فضول و کسانی که رو ترش کرده در آینده و در خمار نصیحت و ملامت کنند که تو دوش شراب خورده ای و با حریفان عربده کرده ای و قدح شکسته ای و زر و جامه بخشیده ای، سرشان در کس خواهر و زنشان نهید تا زحمت خود و مردم ندهند.

زنان را سخت بزنید تا از شما بترسند و فرمان بردار گردند و چون زده باشید سخنshan ... تا آن کدورت به صفاتی کلی مبدل شود.

شاهدان را به چرب زبانی و خوش آمد گویی بفریبید که زنان را یک انبان باد خوش تر از یک انبان زر.  
کودکان را به زر و بی دریغ از راه ببرید و چون راضی گشتند فی الحالشان بگایید تا پشیمان نشوند و دشمن جان شما نگردد.

راه خانه معشوقه خود را به مردم منماید.

شراب داران و بنگ فروشان را دل به دست آرید تا از عیش بهره مند شوید.

بر لب جوی و کنار حوض مست مشوید تا ناگاه سرنگون در حوض نیفتد.

سیلی و مالش از حریفان و کنگان دریغ مدارید.

با شیخکان نو پالان و جهودان و فال گیران و مرده شوران و کنکر زنان ۷۶ و دولت دیدگان مجهول و

با زماندگان خاندان های قدیم و دیگر فلک زدگان صحبت مدارید.

راستی و انصاف و مسلمانی از بازاریان طمع مدارید.

از تزویر قاضیان و وکیلان ایشان و شنقشه ۷۷ مغلان و عربده کنگان و حریفی کسانی که ایشان را

وقتی ... اید و اکنون دعوی زبردستی و پهلوانی و قتالی کنند بر حذر باشید و از زبان مذکران ۷۸ و

شاعران و مکر زنان و چشم بد حاسدان و کینه خویشان ایمن مباشید. از فرزندی که فرمان مادر و پدر

نبرد و از زن ناسازگار و خدمتگار نافرمان بردار حجت گیر که چون به کاری رود دیر باز آید و چهار

پای کاهل و دوست بی منفعت و دشمنی که دعوی دوستی کند برخورداری طمع مدارید.

چون کسی از شما را دندان درد کند فی الحال بکند و اگر چشم درد کند همین معالجه کنید.

در ماه رمضان طعام و شراب در برابر مردم مخورید تا منکر شما نشوند.

گواهی نیم کوران در دیدن ماه نو قبول مکنید اگر چه بر سر کوه های بلند باشند.

از جولاوه ۷۹ و کفشهگر و حجام ۸۰ چون مسلمان باشند جزیه مطلبید.

جوانی به از پیری و صحت به از بیماری و توانگری به از درویشی و عزبی ۸۱ به از قلبانی و مستی به از

مخموری و مخموری به از هشیاری دانید.

به هر حال از مرگ پرهیز کنید که در ایام قدیم خردمندان مرگ را کراحت داشتندی.

خود را تا ضرورتی نباشد در چاه میندازید تا سر و پای مجروح نشود.

توبه کار مشوید تا چون دیگر توبه کاران مفلوک و مندبور و بدبخت نگردید.

عزم حج مکنید تا بی سیرت و حمیت و خود بین و گران جا نشوید.

بر بنگ صباغی و شراب صبوحی مداومت واجب شناسید تا دولت روی به شما آورد که در دم صبح

فسق یمنی ۸۲ تمام دارد.

در راستی مبالغه منمایید تا به قولنج و آماس جگر و مالیخولیا و دیگر امراض مزمن مبتلا نشوید.

هزل را خوار مدارید و در هزلیان به چشم حقارت منگرید.

این کلمات که گفته شد به سمع گوش کنید و به خوش آمد و بازی مگیرید. آنچه ما دانسته ایم و از

دوستان شنیده ایم و در کتاب ها خوانده ایم و از سیرت بزرگان مشاهده کرده ایم این است. از راه

شفقت و مسلمانی و دوستی را در [این] محنت سرا یاد کردیم تا نیک بختان و مستمعان ۸۳ و متعبدان

بدان کار کنند و از فواید و منافع آن بهره مند گردند و ما را به دعای خیر یاد دارند.

## بیت

نصیحت نیک بختان یاد گیرند  
بزرگان پند درویشان پذیرند  
درهای خیر و سعادت و امن و صحت و استقامت و جمعیت بر همگنان گشاده باد .

# رساله‌ی صد پند

- ۱ - نظر و عقیده ۲ - زیرکی و خردمندی ۳ - خردمندی ۴ - بیان می شود ۵ - حروف نگار نویسنده ۶
- آوان : آغاز - عنفوان ۷ - آغاز و بهترین موسم هر چیز ۸ - آغاز جوانی ۹ - شوق و اشتیاق زیاد از حد ۱۰
- جوار نشان ۱۱ - کنایه از به گوش کسی رساندن - مطلع کردن ۱۲ - میل ۱۳ - از هر گونه اغراض شخصی دوری گزیده ۱۴ - از مبالغه در گراف نویسی و مطنطن نویسی ۱۵ - بهره ای بسیار ۱۶ - آزاده خصلت و شادی که از تعالی روح چنان شده باشد . ۱۷ - همه چیز می تواند باشد از دارائی های منقول و غیر آن . ۱۸ - شادی دل ۱۹ - بداخلالاق ۲۰ - سخنهای جدی و دور از هزل و مطاییه ۲۱ - آنان که طبی نادرست دارند کنایه از آدمهای بد اخلاق و اخمو . ۲۲ - تیزیدن : باد از خود جدا کردن . ۲۳ - موجب آزار کسی نشوید ۲۴ - دلال اعمال منافی عفت ۲۵ - سخن چینی - با چشم و ابرو حرف زدن ۲۶ - زرق کار - ریا کار ۲۷ - ریا کار سالوسی ۲۸ - اقسام خوردنی ها ۲۹ - درویش مسلکی - فرقه ای در قرن هشتم ۳۰ - زن شوهر مرده ی بچه دار ۳۱ - تزدیکی ۳۲ - یاری رسانندگان ۳۳ - یاوه گویی - بیهوده گویی ۳۴ و ۳۵ - زیاده خواهی قابل هنگام زایمان ۳۶ - خر سیاه مایل به کبودی ۳۷ - مردی که زن بد کاره دارد ۳۸ - چکش ۳۹ - به دو معنی زن فاحشه و کسی که مجاهده می کند آمده است ۴۰ - چادر باریک مهره زده : چادر نازکی که زینت شده باشد . ۴۱ - ریشه ی سر بندان : تزئینات پایینی قسمت سر بند چادرها - معمولا چادرهای زنان عرب چنین است . ۴۲ - روسربی یا گیسو پوش زنانه ی سبز ۴۳ - دیویث ۴۴ - کسی که چیزی به او حلال شده است . ۴۵ - جویدن و به دندان نرم کردن ! ۴۶ - ذایل نگردد ۴۷ - زنانی که عموما در خانه مانند - زنان پرده نشین ۴۸ - پسرا مردقوی جثه ۴۹ - زنان پا به سن گذاشته - زن خانه ۵۰ - آب کش سرگین چین : به کنایه کنیز کانی است که در خانه به

کارهایی مثل آب چاه خالی کنی و دیگر کارهای پست می پردازند. ۵۱- ابن سیل : فرزندان ۵۲- حیدریان : به کنایه درویشان ۵۳- نوجوان کم بضاعت یا بی بضاعت ۵۴- خوش یمن است - بسیار خوش یمن ۵۵- تمغچیان : مامور حکومتی که حکم صادر کند ۵۶- تقلب کاران ۵۷- مگاران ۵۸- خود خواهی - هوا و هوس ۵۹- در اینجا اینمی و راحتی ۶۰- مراوده - بدء بستان ۶۱- نزدیکی نتواند کند ۶۲- امرد بی پول و ضعیف ۶۳- حکمران یا کارمند عزل شده ۶۴- جوان یا نوجوان که به امرد مشغول باشد ۶۵- بیرونیش کنند ۶۶- زن ۶۷- ادیم : نابکار ۶۸- جان دادن ۶۹- فروتنی ۷۰- خاک پسندی و فروتنی ۷۱- بی باک و بدون رو در بایستی ۷۲- کوتاهی کردن در حق ۷۳- چربک : مضمونه و پوزخند ۷۴- زله بند : لغو و بیهوده گو ۷۵- نگهبانان ۷۶- گدایانی که شاخ و شانه در دست گیرندو بر در دکانها شاخ و شانه را به هم مالند و بدان وسیله اسباب مزاحمت مردم و اخاذی خود را فراهم سازند. ۷۷- شنقتسه : بیداد و ستمگری مغولان ۷۸- یادآوری کثرگان ۷۹- با خنده ۸۰- حجامت کننده ۸۱- مجرد بودن - بی زن بودن ۸۲- خوش یمن و خوش اقبال است ۸۳- شنوندگان مطلب

---

## باب هفتم در حیا و وفا و صدق و رحمت و شفقت

### مذهب منسخ

حکما فرموده اند که حیا انحصاراً نفس باشد تا از فعل قیبح ۲ که موجب مذممت باشد احتراز ۳ نماید . رسول (ع) می فرماید که **الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ** و وفا و التزام طریق مواسات و معونت سپردن باشد و از خیری که بدو از دیگری رسیده به مكافات آن قیام نمودن و صدق آن باشد که دل با زبان راست کند تا خلاف واقع بر زبان او جاری نشود و رحمت و شفقت آن باشد که اگر حلالی غیر ملایم از کسی مشاهده کند بر آن رحمت آرد و همت برآزالت آن مصرف دارد و این مذهب قدماست .

### مذهب مختار

اصحابنا ۵ می فرمایند که این اخلاق بغایت مجوف ۶ و مکرر است و هر بی چاره ای که به یکی از این اخلاق ردیشه ۷ مبتلا گردد مدت العمر خامل الذکر و خاسره ۸ باشد و بر هیچ مرادی ظفر نیابد . خود روش است که صاحب حیا همیشه از همه نعمت ها محروم باشد و از اقتناء ۹ مال و اکتساب ۱۰ جاه قاصر . حیا پیوسته میان او و مرادات او مانعی عظیم و حجابی غلیظ شده باشد و او همواره بر بخت و طالع خود گریان و گریه ابر را که حیا می گویند از این جا گرفته اند . و مشاهده می رود که هر کس که بی شرمی پیشه گرفت و بی آبرویی و وقارت مایه ساخت پوست خلق می کند و هر چه دلش

می خواهد بی تحاشی ۱۱ می کند و می گوید سر هیچ آفریده ای به گوزی نمی خرد و خود را از موقع  
ادنی به معارج ۱۲ اعلی می رساند و بر مخدومان و بزرگتران از خود بلکه بر جمعی هم که او را گاییده  
اند تنعم می کند و خلائق به واسطه وقاحت از او می ترسند و آن محروم بیچاره که به سمت حیا  
موسوم باشد پیوسته در پس درها باز مانده و در دهليزخانه ها سر بر زانوی حرمان ۱۳ نهاده چوب دربانان  
خورد و پس گردن خارد و به دیده حسرت از دور در اصحاب وقاحت نگرد و در زیر لب گوید :

بیت

جوید به حیله راه و به دربان نمی رسد  
جاله فراز مسند و عالم برون در  
اما وفا ، می فرمایند که وفا نتیجه دنائت ۱۴ نفس و غلبه حرص است چه هر کس که اندک چیزی از  
مخدومی یا دوستی بدو لاحق گردد یا به وسیلت آن مخدوم یا دوست او را وجه معاش یا معاشرتی  
حاصل آید حرص و شره ۱۵ او را به طمع جذب امثال آن منافع بر آن دارد که همه روزه چون حجام  
فضول آن مسکین را ابرام ۱۶ نماید و آن بی چاره از مشاهده او به جان رسیده ملول و متahir تا خود را  
چون از شر صحبت وی خلاص دهد و چون آن وفادار را از دور بیند:

شعر

ملک الموت از لقای تویه عقربم گو بزن تو دست منه

قدما حرکات چنین را نادانسته تحسین می کرده اند و هر گاه شخصی در وفا به اقصی الغایه ۱۷ بکوشد  
به سگ تشبیه نموده اند . مرد باید که نظر با فایده خود دارد و چون از شخصی غرضی که دارد حاصل  
کند و توقعی دیگر باقی نماند اگر خود پدرش باشد که قطعا بدو التفات ننماید و هر کس که از عمر  
برخورداری طلبد باید که نظر بدین ترهات ۱۸ نکند ، هر بامداد با قومی و هر شب هنگام با طایفه ای  
دیگر به سر برد تا از صحبت و نعمت همگان محظوظ و ملتز گردد ، مردم از او ملول نشوند و یقین  
شناشد که مصراع : از هر دیگر نواله ای خوش باشد .

حکایت

گویند محی الدین اعرابی ۱۹ که حکیم روزگار و مقتدای علمای زمان خود بود سی سال با مولانا  
نورالدین رصدی شب و روز مصاحب ۱۹ بود و یک لحظه بی یکدیگر قرار نگرفتندی . چند روز که  
نور رصدی در مرض موت بود محی الدین بر بالین او به شرب مشغول بود . شبی به حجره خود رفت .  
بامداد که با در خانه نور آمد غلامان نور موی ها بریده بودند و به عزا مشغول . پرسید که حال چیست ؟  
گفتند مولانا نورالدین وفات کرد . گفت دریغ نورالدین ، و روی با غلامان خود کرد و گفت : نمُشی وَ  
نطَلب حریفَا ۲۰ آخر و هم از آن جا با حجره خود عود ۲۱ فرمود . گویند بیست سال دیگر بعد از آن  
عمر یافت و هر گز کسی نام نور از زبان نشنبد . راستی همگان را واجب است که وفا از آن حکیم  
یگانه تعلم کنند .

باز کدام دلیل واضحتر از این که هر کس که خود را به وفا منسوب کرد همیشه غمناک و خاسر می باشد و عاقبت عمر بی فایده در سر آن کار کند . چنان که فرهاد آن همه زحمت ها کشید و کوه بیستون برید و هر گز به مقصور نرسید تا عاقبت جان شیرین در سر کارشیرین کرد . در حسرت می مرد

و می گفت :

فدا کرده چنین فرهاد مسکین ز بهر جان شیرین جان شیرین

و آن مسکین مجنون بُنی عامر گویند جوانی بود عاقل و فاضل ، ناگاه دل در دختر کی لیلی نام بست و در وفای او زندگانی بر او تلغی شد و هر گز از او تمتعی ۲۲ نیافت . سر و پا بر هنر در بیان گردید . بزرگان ما راست گویند خلقی را که ثمره ۲۳ این باشد ترک اولی .

اما صدق بزرگان ما می فرمایند که این خلق از دل ۲۴ خصایل و مایه رذایل است . چه ماده خصوصیت و زیان زدگی صدق است و هر کس بر نهنج ۲۵ صدق زندگانی کند هر گز پیش هیچ کس عزت نیابد . مرد باید که تا تواند پیش مخدومان و دوستان خوش آمد دروغ و سخن به ریا گوید و صدق آلمیر ۲۶ را کار فرمایدو هر چه بر مزاج مردم راست باشد آن در لفظ آرد . مثلا اگر بزرگی در نیم شب گوید که این زمان نماز پیشین است در حال پیش جهد و گوید راست فرمودی و امروز آفتاب سخت گرم است و در تأکید آن سوگند به مصحف ۲۷ و سه طلاق زن یاد کند و اگر خود در صحبت مختشی پیر ممسک زشت صورت ۲۸ باشد چون در سخن آید او را پهلوان زمان و کون درست جهان و نو خاسته شیرین و یوسف مصری و حاتم طائی خطاب کند تا از او اسب و کمر و زر و نعمت و خلعت و تربیت یابد و دوستی این کس در دل او ممکن ۲۹ شود . اگر کسی به خلاف این زید و حاشا خود را به صدق موسوم گرداند ناگاه بزرگی را از روی نصیحت گوید که تو جماع بسیار داده ای اکنون ترک می باید کرد و زن و خواهر را از کار فاحش منع می باید فرمود ، یا کلکی را کل گوید یا دبه ای را دبه خطاب کند یا قحبه زنی را دیویث گوید به شومی راستی این قوم از او به جان برنجند و اگر قوتی داشته باشند در حال او را به کارد فرو گیرند و اگر دیویثکی یا کلکی عاجز باشد به مخاصمت و کلکل در آید ۳۰ و انواع سفاهت با او تقدیم رساند و باقی عمر به واسطه این کلمه راست میان ایشان خصوصیت منقطع نشود ، و کدام حجت روشن تر از این که اگر صادق القولی صد گواهی راست ادا کند از او منت ندارند بلکه به جان نرنجند و در تکذیب او تأویلات انگیزند ، اما اگر از بی دیانتی گواهی به دروغ طلبند ده نوع رشوت بدو دهنده و به انواع رعایت کنند تا آن گواهی بدهد چنان که امروز در بلاد اسلام چندین هزار آدمی را از قصاصات و مشایخ و عدول و اتباع ۳۱ را مایه معاش از این وجه است و می گوید :

بیت

دروغی که حالی دلت خوش کند به از راستی که کت مشوش کند

و اما رحمت و شفقت ، اصحابنا بغايت منکر اين قسم اند ۳۲. می فرمایند که هر کس بر مظلومی یا بر محرومی رحمت کند عصیان ورزیده باشد و خود را در معرض سخط ۳۳ آورده ، بدان دلیل که هیچ امری بی خواست خداوند تعالی حادث نشود ۳۴ و هر چه از حضرت او که حکیم است به بندگان رسد تا واجب نشود واقع نگردد . او که آرحم الرّحیمین است اگر دانستی که آن کس لایق آن بلا نیست بدو نفرستادی ، هر کس آنچه بدو می رسد سزاوار آن است . مصraig

سگ گرسنه زاغ کور بز لاغر به

مصطفی

و نیز می گوید :

نیست کوری که به کوری نبود ارزانی

پس هر که خدای تعالی او را مغضوب غضب خود گردانیده باشد تو خواهی که بر او رحمت کنی و او را عزیز گردانی آن رحمت تو به عصیان نزدیک تر باشدو بدان آثم ۳۵ گردی و روز قیامت تو را بدان مؤخذات ۳۶ کنند و این مثل چنان باشد که شخصی بنده ای از آن خود را بزند و بیگانه ای او را نوازد و بوسه دهد و گوید خداوند تو بد می کند که تو را می زند تو را نعمت و خلعت می باید داد . البته خداوند او از این کس برنجد و بدو خشم گیرد .

حکایت

در زمان مبارک رسول کفار را می گفتند که درویشان را طعام دهید . ایشان می گفتند که درویشان بندگان خداینند اگر خدای خواستی ایشان را طعام دادی چون او نمیخواهد ما چرا بدھیم . پس واجب آن باشد که بر هیچ آفریده رحمت نکنند و به حال هیچ مظلوم و مجروح و محتاج و درمانده رحمت نکنند و مبتلایی و گرفتاری و مجروحی و یتیمی و معیلی ۳۷ و درویشی که مبتلا و گرفتار شده باشند و به خدمتگاری که بر در خانه ای پیر و مکرر شده باشند التفات نباید نمود . بدان قدر که توانند اذیتی بدویشان باید رسانید تا موجب رفع درجات باشد .

## باب هفتم

- ۱ - یاران ۲ - زشت ۳ - دوری کردن ۴ - از بین بردن - رفع کردن ۵ - یاران ما (به کنایه امرا و مردمان روزگارمان / شان ! ) ۶ - مجوف : تو خالی ۷ - دریئه : ناپسند ۸ - گمنام و خسaran و ضرر دیده ۹ - اقتناه :
- ۱۰ - به دست آوردن ۱۱ - بی ترس و بدون مانع ۱۲ - درجه ها ۱۳ - دوری و غزلت ۱۴ - پستی ۱۵ - آز
- ۱۶ - تندخوئی ۱۷ - پافشاری نماید ۱۸ - به تمام قوا ۱۹ - هم نشینی
- ۲۰ - غشی و نطلب و حریفاً : ۲۱ - برگشت ۲۲ - بهره ای نگرفت ۲۳ - نتیجه ۲۴ - ذلیل ترین ۲۵ - طریق و راه ۲۶ - تایید نظر بزرگان - بادمجان دور قاب چین ۲۷ - کتاب وحی ۲۸ - پیر بدشکل بدکار
- ۲۹ - جای نیکو یابد ۳۰ - در ترکی مثال هست که می گویند فلاانی به گربه اش کیش کیش گفته است !

- در فارسی هم منظور بالای چشمش ابرو بودن . ۳۱ - گونه ۳۲ - یاران ۳۳ - استهzae ۳۴ - انجام نپذیرد  
۳۵ - آثم : ۳۶ - مواخذه نمایند - حساب پس گیرند ۳۷ - معیلی : عیالوار .

---

## پژوهشی در باب طنز آمیخته به هزل در

### رساله‌ی دلگشا‌ی عبید زاکانی

فرهنگ هر ملتی همان است که آن ملت بوده اند . طنز و طنز پردازی را هم اگر به سابقه شوخي و تفريح بگيريم از دير باز با آنها بوده است . اما بيشتر شوخي هايي که در سالهای متماادي با انسانها همراه بوده به خاطر ادب طبقاتي و احترامهايي مسخره ( مثل رم کردن اهل مجلس به قول ايرج ميرزا که از اختراعات ما ايرانيان است ) ، حذف به قرينه‌ی مكان و زمان شده و همین ادب ايجاب می‌کرده که حرفهای در گوشی به وجود آيد مگر در مجلسی که بحث بر سر همین موضوع باشد و نام ننگی بر گوينده و مخاطب نباشد . طنز عبید به مفهوم کامل کلمه طنز است ، يعني جنبه‌ی اجتماعی کلام بر جنبه های ديگر می‌چرید و تاريخ عصر او که معاصر حافظ هم هست شاهکار غزلیات حافظ را بوجود آورده است و در طنز عبید را . مقدمه‌ی گل و گشاد نمی خواهم چون در طی بررسی نمونه‌های ارائه شده توضیحات کافی و موارد لازم را ارائه خواهم کرد . در این مجال تک تک لطایفی را که به نحوی این حد ممنوعیت را شکسته اند بررسی کرد ه و علت ممنوعه بودن و گاه دلیل طرح خود موضوع در حالت ممنوعه را به بحث می‌نشينم . ناگفته نماند اين پژوهش به پاسداشت حرمت طنز از قلم جدي فاصله گرفته دست و پا شکسته به قلم طنازی صفحه آرا خواهد بود ... ( عنوانين لطایف ساختگی می باشد ! ) .

### حکایت اول : چقدر شبیه بعضی هان !

مردی را گفتند پسرت به تو نمی ماند . گفت اگر همسایه ها ما را فرو گذارند فرزندانمان به خودمان شبیه خواهند بود !

از این گونه مطابیه ها معمولا در جُک های امروزی و غالبا منطقه ای بسیار است . شاید دلیل اختصاص دادن این جُک ها در حال و گذشته به افراد منطقه ای خاص به غیر از ظاهر تحقیر آمیزی که دارند تشخّص صفاتی به این مناطق بوده است و ایجاد حساسیت در آنها . زیرا این جُک ها بیش از آنکه حقارت کسی را برانگیزند نفرتی را حاصل می کنند که آنها را به رفع آن نقصان یا اتحاد برای دفع آن وا می دارد . البته در قدیم چنین نبوده و این گونه مطابیات عبید بیشتر جنبه ای تاریخی - تاریخی دارد . تاریخی از آن جهت که ثبت عوالم و سلوک مردم روزگار خود یکی از اسناد مهم تاریخی در قضاوت آیندگان است !

### حکایت دوم : حس همچواری !

زنی شوی را بویناک ... خواند . شوی گفت چگونه چنین نباشد و حال آنکه آنان چهل سال است ساکنان دروازه فرج توأند !

علاوه بر زیبایی در فرم و ساختار لطیفه و جمله آخر که تشییه و کنایه ای زیبا را آفریده است لطایف بقول امروزی ها ((سکسی)) عبید به چند دسته تقسیم می شوند که به مرور توضیح خواهیم داد . این نکته بس که همین لطیفه تنها جهت خنداندن و انبساط خاطر مطرح می شوند و شاید تحریک آن قسمت شیطانی از آدمها که همیشه در طمع ممنوعیت ها و پا فرا گذاشتن از حدوده هاست . به نحوی که لذت آن قهقهه ای اولین را که از شادی خوردن سبب ، یا گندم یا موز یا هر چیز دیگر به وجود آمد زیر دندان و دیگر اعضا حس کند !

### حکایت سوم : قاتل مقتول

زنی مزبد را پرسید از پیش و پس کدام نیکوتر ؟ مزبد ... برافراخت و گفت از این زشت روی بپرس چه سی سال است که در کار پیمودن آن دو راه است !

هر سطر این حکایت خود دیوانی است ! اوکین اینکه زنی یعنی یک زن ناشناس از مزبد که حالا مشهور هم بوده است ( مثلا مثل هنر پیشه ها یا برخی سیاست مردان ) می پرسد ... چه می پرسد مهم است !

پس نتیجه‌ی اول اینکه صحبت مرد با زن غریبیه یا بالعکس در دوره‌ی عبید نیاز به محدوده و این حرفها نداشته است و آزادی زن بیشتر از حال بوده! دوم نوع سوال است. آیا عادی بودن مسئله را باید در نظر بگیریم که چنین پرسشی به زبان زن می‌آید یا فلان کاره بودنش را که آنوقت با مزبّد مشهور چه کارش؟! (در دیوان عبید از این حرفها بسیار است) از این به بعد همان شوخی‌ها معمولی است با این نکته که مزبّدی که سی سال طی طریق کرده است پس لاقل پنجاه سالی را داشته است. این نیز از نکته‌های دیوان اوست که اصلاً با جوانان کاری ندارد و مشکل اصلی را در رفع امور پیر و پاتال ها می‌داند! نه مشکل جوانان!!!

#### حکایت ۴: تقاطع!

زرتشتی اسلام آورد. گفتندش اسلام را چگونه دیدی؟ گفت که هر که بدان در آید آلتش را می‌برند و هر کس از آن رود گردنش را می‌زنند!

در این لطیفه‌ها فصل مهمی از کار عبید رقم می‌خورد. کار طنز در دنیای معاصر بسیار سخت شده است. و مسائل مربوط به حقوق قانونی در احکام مذهبی بسیار سخت است. گویا در آن زمان تیغ تیز طنز امثال عبید تیزتر از حکم شرع بوده است که گاه و بی گاه چنین به مواردی بر می‌خوریم. به هر حال باز حرف از اصل نیست و آنکه به اصل ربط می‌دهد زیر تیغ است. در بیشتر اینگونه از لطایف شکستن تابوها و ایجاد پرسشی در ذهن خواننده است. بطوریکه فکر کند چطور می‌شود که آمدن هم بریدن است و رفتن هم!

#### حکایت ۵: شفیع

زنی بر شوی خشم گرفت. مرد... افروخته به قصد... بدو بنمود. زن گفت خدا بدور! هر وقت کدورتی میان من و تو پدید می‌آید شفیعی می‌آوری که مرا توان رد کردن او نیست!

اینکه در این لطیفه حرفی اضافه زدن نمی‌شاید واقعاً راست است! چون تنها مخلص کلام را خود عبید گفته است: فقط به این نکته توجه کنید که امثال عبید زیاد نبودند و همه حاذق در نوشتار و جامع علوم به نحوی که همه علوم طبیعی و همه علوم آینی را کاملاً می‌دانستند. حالا حساب کنید دانشمندی آگاه در زمینه‌ی علوم چنین کلمه‌ای را در چنین موقعیتی به استخدام در می‌آورد!

#### حکایت ۶: دیوانه‌ی up to date

دیوانه‌ای را می‌گفتند زنی را دوست تر داری یا کودکی را؟ گفت هر دو را و خواجه‌ای را!

فقط به این نکته بسته می کنم که خواجه در دوره‌ی عیید به دو معنی آغا (مفعول) و لقبی برای سیاستمداران و بزرگان آن دوره بوده است! ایهامی که در خواجه است کل قضیه است!

حکایت ۷: همه تزویر می کنند!

معلمی کودکی را از شاگردان خود بزد. مادرش بیامد و گفت چرا پسر مرا زدی؟ گفت: او فضول است و به کودکان می گوید ... معلم بزرگ است و آنها را از من می راند!

خوب مکتب دار سابق را هم می بینید و البته باز مسئله‌ی پرده در سخن گفتن بین مرد و زن. اما خودمانیم نقد مکتب و مکتبدار به این زیبائی می شد؟!

خواجه حسن از امراه زمان عیید<sup>۱</sup>

دی خواجه حسن گفت به من کای سره مرد

در پیری ام از خارش ... ، با غم و درد

گفتم که تو زن جلب نمی دانستی  
کاندیشه‌ی ... به کودکی باید کرد؟!

مجلس	روز	پیاده	نماین	روز	وضع	حکایت	:	سلطان محمود در مجلس وعظی حاضر بود. طلحک از عقب او آنجا رفت. چون بر سید واعظ می گفت که هر کس پسرکی را گاییده باشد روز قیامت پسرک را بر گردن غلام باره نشانند تا از صراطش بگذرانند و سلطان می گریست! طلحک گفت: ای سلطان مگری و دل خوش دار که تو نیز در آن!
------	-----	-------	-------	-----	-----	-------	---	--

رابطه‌ی این تلحک‌ها با شاهان در طی تاریخ بسیار مشهور بوده اما چند تن از اینان به واسطه‌ی قلم تیز نویسنده‌گان و استفاده‌آنها از این موضوع جهت هر گونه تخریب عاملان قدرت، مشهورتر گشته‌اند.

اینان تنها کسانی بودند که می توانستند هر گونه حرفی با هر تندي به زبان آورند اگر چه در اصل این موضوع شک می توان کرد و گویا خامه‌ی قلم نویسنده‌گانی که ذکر شان رفت بیشتر از زبان آنها به بذله گویان می پرداخته است و جالب اینجاست که اگر این بذله گویی‌های رک و راست را حقیقت بینگاریم انساط خاطر سلطان دلیلی جز اثبات استبداد فردی این نوع حکومتها نمی تواند باشد که تضاد این فضای لوده گونه و حقیقت عریان با پنهان کاری ترس مداری که حاکم بر قصرها بوده است ، نداشته است . بقول دوستی : نرون شخصی بود کوتاه و به غایت زشت . کچل و به خلق و خلاصه آنچه خوبان همه داشتند ، تنها داشت و دلیلی که نرون را نرون کرد ( ! ) هنرمندانی بودند که مجسمه‌ها از او ساخته ، نویسنده‌گانی که رساله‌ها در سلوکش نگاشته و شاعرانی بودند که قامت ناجورش را به الف راست شاهت دادند ( تا بوده همین بوده و تاهست ... ) سلطان محمود غازی نیز از جمله پادشاهانی است که عامل مذهب را به عنوان سرپوش و تکیه گاهی برای استبداد خویش قرار داده بود . و این شاه بسیار غزوه کننده بیشترین هنرمندانی بودند که نگاشته شده است . به هر حال تداوم مثلث خدا - شاه - مردم که نمایندگی آن بر روی زمین توسط مخ‌ها و امثالهم بود باید بر قرار می بود تا اینان با آسمانی قرار دادن اعمال خود از تیغ تیز احکام نیز در بعضی شرایط علیه دشمن استفاده کنند .

بگذریم از اینکه اینگونه خطاب قرار دادن پادشاهان و امرای کشور در تمام دوره‌ها رواج داشته و به ادبیات شفاهی مخفی مشهور بوده است . در این حکایت نیز تقدم شاه در حضور در مجلس وعظ ، گریستن مومنانه وی و در نهایت تظاهر و دو روئی وی مورد حمله عیید بوده است . از عقب او آنجا رفتن نیز اشارت دان داند !

#### « مجادله‌ی عیید با ارباب تزویر در رباعی‌ها »

گفتا سخن‌هست هست چو بالایم راست  
گفتا آری ! از نظر پاک شماست !

۲. گفتم که رخت آینه‌ی لطف خداست  
گفتم که یکی موی بر این ... ونت نیست !

- کسانی که به اشعار عرفانی و منصوفه و لحن و اصطلاحات آنها آشنایی دارند خوب می دانند که عیید

چگونه با قرار دادن مخاطب در این دیالوگ و مصرع سوم که کلید طنز این رباعی است به آشکار کردن وجه برخی از اینان می پردازد.

۳. این مردمکان بر آب خود دم ندهند  
چیزی به کسی زیش و از کم ندهند  
کان زن جلبان آب به آدم ندهند!  
زین قهقهه زنان نان مطلب جامه مخواه

- اینکه شعار برخی از خانقه هها در اوایل شیوع عرفان که هنوز به انحراف نکشیده بود این جمله بود که: هر کس که خدا به او نعمت جان بخشیده در این درگاه لقمه نانی را سزاست از شعارهای زیبای عرفانی است. که توانست در بد و عمل تفرقه ها را زدوده و رنگ و آبی تازه به شریعت و طریقت بیخشد. اما این چه ربطی به رباعی بالا دارد خودم هم نمی دانم. احتمالا چون منظور عبید دسته‌ی دیگری هستند که حافظ آنان را کوته آستین درازدست می نامد بندۀ خودم را به کوچه علی چپ زده-  
ام!

۴. ... یرم که ز از روی کسی می آید  
آش همه از جوی کسی می آید  
زان ماهی شور را به جان دارد دوست  
کر بُوی خوشش بُوی کسی می آید!

- به توضیح رباعی ۲ توجه شود!

۵. این ... یرم که از مناره شد بالاتر  
وز ... یرم خطیب شهر شد خر گاتر  
هر چند که من پیر تر او برناتر!

- بدون شرح!

۶. از چشمۀی خضر جام سنگی بهتر  
وز وعظ خطیب قول چنگی بهتر  
از سبلت شیخکان بنگی بهتر  
تیزی که ز رند کان به مسّتی بجهد

۷. ... ون گفت : که داد حکما من دادم ... س گفت که آخر حکما من زادم  
... یز از سر خشم گفت با ... ایه که هی حاضر بندی که هر دو را من گادم؟!

- داد حکما من دادم به چند معنی است اینکه الف) آنچه دادنی نسبت به حکما بود از جنس من بود!  
ب) داد به معنی عدل و قسط که یعنی به واسطه‌ی من حکم به عدل و قسط و انصاف دادند! ج) جواب  
داد خواهی حکما به واسطه من پاسخ یافت و قس علی هذا ...!

۸ زر نیست که قصد ... ون نازی بکنیم ... یا باده که عیش دلنوازی بکنیم  
چون مایه فسق نیست چیزی حاضر بر خیز که ناچار نمازی بکنیم!

- نمازی با یای نسبت یک معنی می دهد با یای وحده یک معنی! و در هر دو معنی به کننده‌ی کار بر  
می گردد!

شخصی می خواست که پف در آتش کند بادی از ... ونش بجست . پشت با دیگران کرد ، گفت : اگر  
تو را تعجیل است بفرمای!

- جاندار پنداری به اجسام از جمله ترفندهایی است که در داستانها به کار می رود . اما اینکه اعضای  
یک پیکر را مجزا حساب آورد و به زبان در آورد فقط کار امثال عبید است . از جمله نکته‌های زیبای  
این حکایات کوتاهی آنها و رعایت نهایت ایجاز در آنهاست . بطوریکه گاهی یک سطر می تواند به  
داستانی مینی مالیستی به سبک و سیاق کنونی حساب آید . برای پژوهش بیشتر به کتاب خط سوم نیز  
می توانید مراجعه کنید که نمونه های عالی از این داستانک ها را در بر دارد .

اجابت دعا ۲. مولانا قطب الدین شیرازی را عارضه‌ای روی نمود . مسهلی بخورد . مولانا شمس الدین  
عییدی به عیادت او رفت . گفت شنیدم که دیروز مسهلی خورده بودی ، از دی باز به دعا مشغول بودم .  
گفت آری ، از دی باز از شما دعا بود و از ما اجابت !

- علاوه بر مضمون حکایت که گوشه ای کنایه آمیز به صحبت های ریاکارانه‌ی بین دو «مولانای» دوران عیید دارد اشاره به این نکته نیز خوب است که اجابت دعای این سالکان کوی عشق به این اندازه فوری و موثر می‌توانست باشد!

رند و عالم.<sup>۳</sup> شخصی نزد دانشمندی رفت. گفت چون در نماز می‌ایستم ... یرم بر می‌خیزد. تدبیر چه باشد؟ گفت از مرگ مادر و پدر یاد کن گفت فایده نمی‌دهد. گفت از نفس باز پسین و هول قیامت بر اندیش. گفت سود نمی‌کند. چندان که از این نوع می‌گفت هیچ در نمی‌گرفت. دانشمند ملول شد. گفت ای مردک بیا و در ... ون من کن. گفت من نیز به خدمت مولانا از بهر آن آمده ام تا هر چه فرماید چنان کنم!

- اولاً که پری روتاپ مستوری ندارد - در اربندی ز روزن سر بر آرد. اما نکته‌ای هست که نمی‌دانم گفتنش درست است یا نه به هر حال کتاب تاریخ سال سوم دیبرستان که یادتان هست. نوشته بود از قول آغا محمدخان قاجار که اگر می‌خواهی بر این مردم و مملکت حکومت کنی آنها را بی‌سود و گرسنه نگه دار. وجود مسائل جنسی انحرافی و شدّت و حدّت آنها نیز در کشورهای فقیر بیشتر دیده می‌شود تا مجامع ثروتمند. حتّاً بیشتر شدن جمعیت کشورها و مناطق و خانواده‌های فقیر نیز دلایل اقتصادی دارد. بررسی در یکی از مناطق آفریقایی شده بود مبنی بر اینکه بیشترین خورد و خوراک مردم فقیر نان گندم است. وسیوه‌ی گندم به عنوان یکی از قویترین محرك‌های جنسی به شمار می‌آید. حساب کنید خانواده‌ای که از هر گونه وسائل سرگرمی بی‌بهره باشد و در عذاب زندگی فقیرانه به سر برد هیچ سرگرمی و تفریحی نخواهد داشت و تنها معدودی که می‌تواند باعث نسیان آنی و لذت آنها گردد همین مسائل جنسی بین زن و مرد یا در بسیاری از موارد مسائل انحرافی دیگر است. به همین دلیل خوردن نان گندم و تفریح اجباری در کشورهای فقیر نتیجه اش جز این گونه افزایش جمعیت نیست. [ برای مطالعه بیشتر می‌توانید به جغرافیای اقتصادی - سیاسی - انسانی - مجموعه مقالاتی از (دکتر رسول کلاهی) را مطالعه کنید ] از این روست که پرداختن به این موضوعات و صرف شدن وقت به این کارها یکی از دلایل این معصل است که دو سوم جهان کنونی نیز بدان مبتلاست. نکته دوم استفاده از کلمه‌ی دانشمند است. این نکته نیز قابل ذکر است که دانشمند همان کلمه عالم به معنی متخصص در علوم را می‌دهد. و رجوع فردی به دانشمند منظور همان عالم در فرهنگ فقهی است. بی توجهی و بی طاقتی دانشمند - و نهایتاً پوز خندزدن رند به او از نکات دیگر این حکایت است.

از فالنامه‌ها

#### ۱. فاخته ( فالنامه پرنده‌گان )

بشنو سخن و روی سوی فاخته کن دل را ز فضول و جهل پرداخته کن

راهیست تو را تا به جهنم در پیش بر خیز و برو توشه‌ی ره ساخته کن

#### ۲. کبک

زد قهقهه بر کوه یکی کبک دری کای آنکه ز حال عاشقان بی خبری

گرمی خواهی که گوی دولت ببری این ... یز به اخلاص و ارادت بخوری

#### ۳. سیه گوش ( فالنامه حیوانات )

ای خواجه‌ی با سیرت و قدر و تمکین بشنو ز سیه گوش حدیثی شیرین

هر چند بسی نیک نهادی لیکن صد من گه پروردده به ریشت آهین !

#### ۴. خرس

در خانه‌ی دولت تو خرس است نهان وقت است که خانه‌ی تو گردد ویران

تا باز رهی ز محنت جامه و نان ریش سر و سبلت تو در ... ون خران !

فالنامه‌های عبید علاوه بر اینکه به نوعی مسخره گرفتن فالنامه‌هایی بوده که تا کنون هم مشاهده می‌شود باز همان نیش‌ها و حرف‌های همیشگی عبید را در خود دارد . به نوعی که به زبانی ساده و بی‌پیرایه و عامه پسند با استهzae پیش‌بینی تقدیر از این طریق به قول خودش به ریش جماعت فریبکار و فریب خورده می‌خندد

#### D

از دیگر مواردی که به طور اخص در لطایف رساله بیان می‌شود نقد عقاید غلط رایج در میان مردم روزگار عبید ، برخوردهای خلاف عفت مردم ، طرح پرسش‌هایی در برخورد عقلانی با آئین‌ها و رسوم (زرتشتی ، مسیحی ، یهودی و ...) روانشناسی برخورد بین خانواده‌ها که بیشتر گرایش مردم را بعد از دلایل اجتماعی ریشه در تناقض‌های زندگی و عقده‌های روانی افراد ، استفاده از سخنان کتب مقدس

و گاهی استفاده به جا در ایجاد موقعیت طنز ، مفرح کردن حقایق فلسفی و استانی که گاه فراموش عموم می شود ( ۱۶۴ ح - ۲۶۷ ص ) بر سوار کردن عاملان جور ( ۲۶ ح - ۲۶۸ ص ) و بیان برخی از خرافات و شکیات ذهن عامی مردم ( ۱۵ ح - ۲۷۷ ص ) و ...

از بسیاری این مطلب سخن به میان می آورد .

از مواردی که می توان بر حکایت های رساله عبید افزود یکی ایجاز موجود در آنهاست که نمونه های عالی حکایتهای کوتاه و به زبان معاصر ( مینی مال ) است .

---

E

## طنز عبید و حافظ

اگر چه هر دوی این نابغه های عالم ادب در یک عصر و یک شهر می زیستند اما بحث پیاده کردن طنز در آثارشان فرق نگاه دو نویسنده و شاعر را در یک روزگار می رساند . حافظ رندانه با بازی های زبانی و استفاده از قبض و بسط کلام به گلچینی از آثار منظومه افکار موزونی دست می یازد که در قالب دیوان او سر بر می آورد . او محافظه کار به تمام معناست . چه در استفاده از کلام و نحوه ای استفاده از آنها و چه در افکارش . در چندین ایات آثارش نیز به موضوعی صرف و واحدی می پردازد و گاه به بیش و کنایه ای در سطربندی می کند . او اگر انتقادی نیز دارد در بطن کلمات چند وجهی و شعری تأویل پذیر قرار می دهد و طبق تاریخ این سرزمین نمونه عالی سازش بین غریزه و کلام و جان و نام و نان را در اشعارش می آورد بطوریکه خواننده می ماند که شاعر چه می خواهد بگوید و بقول مولانا هر کسی از ظن خویش یار او می شود . نکته ای که در جامعه ای کنونی نیز طرفداران فراوانی دارد . اما عبید به این تلفیق قایل نیست . او به کار طنز پردازی به طور صرف و بی آلایش قایل است . در غزلیاتش شاعر است و در نوشته هایش طنز پرداز . حتا وسعت نظر عبید در حکایات بیشتر به چشم می خورد . به نظرم با خواندن و مرور در نظرات و آثار عبید بیشتر می توان به وجه غالب حافظ پی برد . زیرا حافظ چنان در پرده ای عرفان و تفسیر و تأویل قرار گرفته که بسیاری از یاد می برند چگونه می شود در چنان زمانی زیست و هم اندیشگی سخن عبید و حافظ را مورد نظر قرار نداد . سخنی که در مسأله شاهد بازی در آن عصر در هر دو اثر به چشم می خورد . صریحترین نظر موجود در بحث هم جنسگرایی و حافظ استاد خرمشاهی است که به نظرم با پاک نظری که ایشان دارند خواسته اند به نوعی

به این مطلب پرده پوشی داشته باشند در حالی که با بیان زیبای دکتر شمیسا بسیار موافق هستم که حتا غزل معروف (زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست / پیرهن چاک و غزلخوان و می در دست) را نیز به تعبیری به معشوق مذکور اشاره می کند. به هر حال اشارات عیید و کنایه ها و ترفندهای قصه گویانه‌ی او در بر ملا کردن این گونه فجایع و ذکر آنها مثال زدنی است.

---

۱- در اینجا آوردن بخشی از مقاله نگاهی نقادانه و تکمیلی به کتاب شاهد بازی در ادب فارسی نوشته‌ی دکتر سیروس شمیسا را لازم می دانم. با توجه به وجود نمونه‌های فراوان این بخش را از مقاله مفصل تقدیم می کنم:

[... در ایران نیز با تحمیل شرایط جبری - تاریخی مبنی بر نظر دکتر شمیسا با ورود ترکان به ایران سودامی شیوع پیدا کرد. و پرسه تاریخی سودامی این بار در نظم و نثر ایرانی که تنها نمود هنر در چندین قرن اخیر بوده است ظهور پیدا کرد. بررسی سمبول‌های در حالی که با کمبود منبع و مراجع مواجه می شویم بسیار سخت است. بسیاری از نوشته‌ها و کتابهایی که در این زمینه نگاشته شده اند. (مثل الفیه و شلفیه که بیهقی بدان اشاره کرده است. ) نابود گشته و آن دسته از مطالب باقی مانده نیز در سوای شعر و نثر تنها در جهت فرض نویسنده گاهی به پند و گاهی به ذم و گاهی به طنز بیان شده اند. اگر سخنی از سودامی نیز هست در تشبیه‌های عاشقانه شعرای قرن سوم تا پنجم و غزل عاشقانه عارفانه (!) ششم تا نهم و بار تکرار همین منوال به طور دست و پا شکسته و ناقص در قرون بعدی است. یعنی زمانی که شمیسا تاریخ سودامی را در تاریخ ادبیات ایران جستجو می کند یا آنه ماری شیمل از تاریخ مذکور ایران سخن می راند در متونی به تحقیق می پردازد که اصل و هدف نگارنده چیزی به غیر از موضع محقق می باشد. چه بسا بیان بسیاری از حکایتهایی که در همین رابطه بوده است به جهت نتیجه گیری پند آمیز از آنها بوده است. (چنانچه در گلستان و عیید).

پس قصد اصلی نویسنده، شاعر بر خلاف هنر غربی مخصوصا در نقاشی شان پرداختن صرف به مسأله نبوده بنابراین سمبول‌های مشتری برای ادبیات و این مقوله خواهند بود ...)

F

- ۱- کلیات عیید زاکانی - زیر نظر احسان یار شاطر به اهتمام محمد جعفر محجوب - نیویورک ۱۹۹۹
- ۲- کلیات عیید زاکانی - تصحیح و تحقیق پرویز اتابکی - نشر زوار - ۱۳۸۳
- ۳- چشم مرکب - محمد مختاری - نشر الوند - ۱۲۷۸
- ۴- حافظ نامه - بهاءالدین خرمشاهی - جلد ۱ - علمی فرهنگی - ۱۳۷۸

۵- مقاله بررسی نمادهای سودامی در نقاشی و ادبیات چهان - وحید ضیائی - نشر الکترونیکی - مجله ادبیات و فرهنگ .

- دیگر منابع در داخل متن با عنوان نویسنده ذکر گردیده است.

# فصل دوم

(نگاهی به اشعار ایرج میرزا شاعر طنز پرداز یا هزار منحرف)

## نگاهی به اشعار ایرج میرزا شاعر طنز پرداز یا هزار منحرف

در بطن تاریخ پر فراز و نشیب ایران آنجا که حرف از پاسداری اندیشه و قیام علیه استبداد و استعمار به میان می آید ، اندیشمندان عرصه‌ی ادب و رفیع ترین قله‌ها را به خود اختصاص می دهند. اینان در محیط سیاه و هاشور خورده‌ی ایرانی که صدها سال با رخداد کامکی اربابان مظالم را بر دوش کشیده بود به عنوان رسانه‌های ارتباطی بین مردم و نسل روشنگر ، منادیان نو اندیشی در عرصه خود بودند .

از میان اینان ایرج میرزا شاید یکی از مهجورترین و محبوب ترین آن چهره‌ها باشد . روشنگری که به زبانی ساده و با بیشی عمیق از درک مخاطب عام خود و با نشری روزنامه‌ای به بهترین نحو ممکن به رسوایی عاملان جور می پردازد . زبان صریح و برا و بی پرده اش ، اندیشه‌ی بسیط و دگر اندیشش و

تصویرهایی که او از عصر خویش ارائه می دهد بهترین منبع برای بررسی تاریخ انقلابی است که بی شک از مهمترین انقلابات جهان به شمار می رود .

او در آن سالها از فرنگ برگشته است ، اندیشه‌ی پخته دارد ، پیش‌رفت ممالک خارجی را دیده و در آستانه 34 سالگی با انقلابی روپرورست که مردمی بعد از چندین سال به دوباره زائی اندیشه خویش مشغولند !اما او نه مانند عارف عشقی ذوق زده‌ی این تحولات شده‌تن به سیلاج می دهد نه مانند عده‌ای کثیری از گویندگان تقیه‌پیش گرفته ساکت می ماند . او مصلح اجتماعی نیست اما به جامعه‌ی سیاهش نگاه می کند ؛ می اندشد و با تصویر سازی عربیانی از واقعیت‌های موجود جامعه‌اش به قضاوت عادلانه‌ای بر می خیزد - قضاوتی در حد شعر ! -

برخوردهای دو گانه با ادبیات معاصر و حذف و تهمتسازی به این قربانیان سده نو گرایی فرهنگ ایرانی دیریست که بصورت عادت در آمده است و گوئی حذف ، تهدید ، سانسور و ... نیست به شعرا و نویسندهای معاصر مان چنان عادی و ساده شده است که هر گونه بحث در این مورد در میان لبه‌های یک قیچی قرار می گیرد از طرفی سانسور واژ طرفی وجود جریانهای انحرافی ادبی که جزیه افراط و تفریط نمی گردند تأمل در مورد بسیاری از این مسائل راه ، بی سرانجام ، وابتر می کند ، این چند سطر تعمقی در آثار نویسندهای معاصر در مورد ایرج میرزا و نگاهی دوباره به دیوان اوست .

«هجو در لغت شمردن معايب کسی را ، نکوهیدن ، دشناه دادن کسی به شعر ، سرزنش ، نکوهش ، مزمت به شعر ، دشناه ، فحش ، سخن پوج و بیهوده و در اصطلاح بدگوئی از کسی به شعر است به شرط آنکه آنچه بر کسی عیب گرفته می شود برای او واقعا عیب باشد ؛... هجود ر شعر فارسی نخستین جلوه‌ی طنز و سنتی بر گرفته از ادبیات عرب است »<sup>2</sup>

داد پس از ارائه این تعریف ادامه می دهد « هجود اغراض کاملا فردی است و از هر گونه آرمانخواهی اجتماعی تهی می باشد و همین نکته میان هجو و هزل فاصله می گذارد »

اما هزل : « دکتر علی اصغر حلبي در کتاب مقدمه ای بر طنز و شوخ طبی در ایران » هزل را چنین تعریف می کند :

« در لغت مزاح کردن بیهوده گفتن ، و آن را مقابل جد دانسته اند ... اما شاعران و نویسندهای ایرانی آنرا به چند معنی دیگر نیز استفاده کرده اند که با معنی لغوی آن اند کی فرق دارد .

الف) شوخی و ظرافت کردن با دیگران

ب) سخن دروغ و کذب و باطل و خلاف واقع

فرهنگ اصطلاحات ادبی - سیما داد - نشر مروازید - سوم - ۱۳۷۸<sup>2</sup>

ج) سخن زشت و شرم آوری که به قصد شوخی نتیجه‌ی اخلاقی و اجتماعی یا تنبه گفته شود  
د) هزل مقابل پند و حکمت .

در این تعریف می‌بینیم که هزل از دیدگاه عامه رخ می‌تابد و حلی با بررسی که در کتب ایرانی داشته است معناهایی غیر از آنچه ما هزل می‌پنداشیم بخصوص بند (ج) بر آن قائل می‌شود .

### وبالاخره طنز : طنز یا ( Satire )

« واژه‌ای عربی است به معنی تمسخر و استهzae و در اصطلاح ادب به آن دسته از آثار اطلاق می‌شود که با دست مایه‌ی آیرونی و تهکم و طعنه به استهzae و نشان دادن عیب‌ها ، رشیتی‌ها ، نادرستی‌ها و مفاسد فرد و جامعه می‌پردازد ... »

بزرگ جلوه می‌دهد تا کم اهمیت آنها از بین بود و مرکز توجه و اصطلاح قرار گیرد زیرا تا انسان به زشتی اعمال خود پی نبرد اصلاح نمی‌شود . »<sup>۳</sup>

دیدم که طنز در موقعیت خاص خویش نسبت به هزل و هجو گستردگی خاصی دارد و طنز نویس فراتر ای یک هزار به جهانی که در آن زندگی می‌کند می‌اندیشد . اما آیا بین طنز و هزل و هجو نکات اشتراکی است ؟ جواب این پاسخ را می‌توان اینگونه داد که بلی ، « هجو در آثار سنایی برای نخستین بار به سمت نوعی آرمانخواهی اجتماعی و طنز گرایش می‌یابد :

هزل من هزل نیست تعلیم است بیت من بیت نیست اقلیم است

در این بیت میان هزل به معنای شوخی و هزل به مفهوم یک طنز اجتماعی تفاوت دیده می‌شود . »<sup>۴</sup>

واقعیت اینجاست که طنز چون دایه‌ای مهربان هزل و هجورا در دامان خویش پرورش می‌دهد طنز نویس به اقتضای زمان و مقاصد خویش از این حربه‌ها برای ضربه زدن به نا عدالتی‌ها استفاده می‌کند نکته‌ای که به خاطر ذات عصیانگر و نیشدار هر سه ، باب طبع اربابان مظالم نبوده و نیست . اما کاربرد هزل به عنوان زیر مجموعه‌ی طنز قدمتی طولانی دارد « همه هجا گویان بدسرشت و شریر و بد خواه نوع بشر نیستند ، آنها از بی خبری و ندانی و فریفتگی مردم به عوام فربی شیادان ریایی و تعصبات دینمداران خدا ناشناس غصه می‌خورند و دلشان آتش می‌گیرد . از اینکه ارباب دنیا و سیاستمداران از ضعف‌های روحی و ذهنی آنها سود جسته بر گرده‌ی آنها سوار می‌شوند قلبا ناراحت هستند و چون بیشتر اوقات انتقاد صریح و جدی از اعمال این گروه شمشیر بسته یا آن گروه مجهز به سلاح تکفیر و

فرهنگ اصطلاحات ادبی - سیما داد<sup>۳</sup>  
فرهنگ اصطلاحات ادبی - سیما داد<sup>۴</sup>

تعقیب ممکن نیست و مردم نیز استدلال عقلی و بحث علمی و فلسفی را بر نمی تابند آنها نیت خود را در لباس داستانهای هزل آمیز می پوشانند تا شاید مردم را از اسارت حماقت ، بی خبری و فریفتگی به در آورند <sup>۵</sup> »

این نکته حتی در ادبیات عرفانی مانیز خود را نشان می دهد : « یکی از علتها بی که می توان برای این گونه سخن گفتن ذکر کرد وجود مستمعانی می باشد که از طبقه مختلف جامعه اعم از صوفیس - خلیفه - امیر - توانگر و فقیر و قاضی بوده اند . درین این صفواف احتمالاً افرادی بوده اند که نمی توان آنها را با سخنان حکیمانه و جدی به فراگیری مفاهیم الهی و عرفانی تغییب نمود . پس مغز معانی را در پوسته ای از هزل و طنز و قرار داد تا با انبساط خاطر بتوان به هدف اصلی رسید <sup>۶</sup> »

طريقه ای که مولانا بر انتقال برخی مفاهیم در داستانهای مثل امروزین بر می گزیند فاصله ای بین ادب طبقاتی و ادب اجتماعی را می درد که این تمایز در ادب معاصر به فراموشی سپرده می شود و هزل گوئی به دلایلی چند که در ذیل به آنها اشاره خواهیم کرد دیگر تعبیری مثل گذشته نخواهد داشت تا جائی که در سه دهه ای اخیر بسیاری از کتابهای اجتماعی - سیاسی طنز به همین دلایل موهن ممنوع الشر می شوند ؟ در بررسی بیشتر هزل گوئی - البته هزلی که به خاطر ذات مفهومی کلمه - مورد بی مهری قرار می گیرد نکاتی چند قابل ذکر است « در کتابهای فارسی و ترکی و تازی هزل به معنی خلاعت عزار یعنی گستاخی در گفتن و نوشتن سخنانی است که معمولاً مردم ، بویژه طبقه ای محافظه کار که حس طبقاتی دارند از یاد کردن و یا شنیدن آن شرم می برند و روی در هم می کشند و این در حالی است که چه در خلوت از آنها خوشوقت می شوند و دامنشان از دست می رود و مبالغه زیادی از آنرا بیاد می آورند و با دوستان و نزدیکان می گونند و می شونند » <sup>۷</sup>

واختلاف درست در همین جا بروز می کند . نویسنده گان اینچنین آثاری معمولاً خود افرادی بر جسته و فرهنگ دوست هستند و به دلایلی که در بالا بدان اشاره شد به خاطر موقعیت و در حد فهم بودن مطالب ، این اشعار یا نثر ها را به آرایه های طنز و هزل می آراستند « در حقیقت ادب آنها ادب واقع بوده است ... یعنی طبیعت را چنانچه هست نقل کرده اند باکی نداشته اند از اینکه آدمی زاده را همانطور که هست نشان بدهند ، و نمی خواستند تا تنها پاکی و انسانیت هارا نشان دهند و می کوشند بیان کنند که انسان ترکیبی از پاکی و ناپاکی ، عفت و بی عفتی انسانیت و حیوانیت است و معجونی از عقل و نفس و هر کسی را که می کوشید انسان را تنها بصورت موجودی پاک و ملکوتی نشان بده ، ریاکار یا متفاصل یا غافل می نامیدند »

« این قتبیه صاحب کتاب عیون الاخبار چون به دریده گوئی و رک گویی می رسد - می گوید :

۵ مقدمه ای بر طنز و شوخ طبیعی در ایران - علی اصغر حلی - پیک ترجمه و نشر - ۱۳۶۵

۶ تجلی زن در اثار مولوی - زلیخا ثقی - ۱۳۸۱

۷ مقدمه طنز و ...

چون در پیش تو سخن از عورت و فرج برود یا کار زشتی را [عمل جنسی را] وصف کنند خشوع و یا تخاشع ترا بر آن ندارد که روی ترش کنید و رنگ چهره ارغوانی بگردانی زیرا بردن نام اندامها مایه گناه نمی شود بلکه گناه بدگوئی به عرض مردم ، و سخن ناروا و دروغ خوردن گوشت مردم از راه غیبت حاصل می گردد...»

نگاه نکنید به دیدگاه یک اندیشمند در چند قرن پیش و نظر عده ای از صاحب ادبان دوره ای معاصر که به خاطر این ادب طبقاتی بسیاری از گنجینه های ادبی کشور را یا نفی می کنند یا سعی بر تخلیص و تاراج آنها دارند !

حلبی در همان کتاب مقدمه بر طرز خود به بحث اخلاق در اسلام می پردازد و دو دسته اخلاق دینی و اخلاق فلسفی اسلام را بیان می کند و به بیان مواردی رد شوخ طبیعی و مزاح پیامبر و علی (ع) می پردازد تا جایی که نقل می کند علی (ع) را اهل دعا به می خوانند یعنی فراخ شوخی !

براستی کدام عوامل باعث شده است که ماحقیقت ها را به جای مصلحت پذیریم و در این وادی به هلاک ذخایر ادبی خویش ، ذره ای توجه نداشته باشیم . این نکته در بررسی نقطه نظرات بعضی ادبیان معاصر درباره ایrig و امثال او بوضوح مورد بحث قرار خواهد گرفت ، سطور زیر پایان بخش نخست این مقاله خواهد بود .

« امروزه در مدارس و دانشگاههای بزرگ دنیا دوره هایی برای بحث و درس مباحث طنز آمیز و هزل گونه ای استادان و شاعران گذشته دایر گشته است ... و حتی این مباحث از حوزه ای لفظ و گفتار گذشته به مرحله ای تحقیق و عمل بررسی علمی رسیده است یعنی برای بهبود روابط جنسی زن و مرد تحقیق می کنند . کار همین اندامها را تشریح می کنند و اعمال و دردها و بیماری های آنها را باز می کنند تا مردم هر چه بیشتر آگاه شوند و از منافع و مضرات آنها آگاهی یابند تا به تلقین ریا کارانه یا تعالیم جاهلانه ای تنى چند مغرض یا بی خبر از خود و از همه جا ، زندگانی حال و آینده ای خود را مبدل به جهنم نسازند »<sup>8</sup> .

خنده آئین خرمندان است

باغ خندان ز گل خندان است

جد پیوسته نه از مقدور است

خنده هر چند که از جد دور است

میکند اصلاح مزاجش به

دل شود رنجه زجد شام و صباح  
مزاح

مقدمه ای بر طنز و شوخ طبیعی در ایران - دکتر علی اصغر حلبی <sup>8</sup>

جدبود پا به سفر فرسودن

آسودن

هزل یک لحظه به راه

لیک هزلی که نه که از دود دروغ

قدر تو فروغ

برد از چهره‌ی

تخم کین در دل دانا کارد

آرد

خیو خجلت به جین‌ها

شو زفیاض خرد تلقین جوی

شیرین گو

راست گو لیک خوش و

ب) ایرج میرزا قربانی حسی طبقات

جلال‌المالک ایرج میرزا بن صدر الشعرا غلامحسین میرزا شاعر . وی نوه‌ی نواده‌ی فتحعلی شاه قاجرا بود و در فارسی و در عربی و فرانسوی مهارت داشت و روسی و ترکی را نیز می‌دانست و خط خوب می‌نوشت . تحصیلاتش در مدرسه دارالفنون تبریز صورت گرفت و در نوزده سالگی هنگام وليعهدی مظفر الدین میرزای قاجرا لقب صدر الشعرا یافت . لیکن بزودی از شاعری دربار کنار گرفت و بخدمات دوستی مختلفی پرداخت که در میان آنها در وزارت معارف از همه پر ارزشتر بود .  
شعر ایرج ساده و روان و مشتمل بر کنایات و تعبیرات عامیانه است . اطلاع او از ادبیات بلاد مختلف و تأثیری که از محیط متغیر و انقلابی عهد خود پذیرفته بود موجب شد که وی سبک قدیم را - که در آن توانا بود - رها کند و خود سبک خاصی پدید آورد . در این سبک افکار نو و مضامینی که گاه از ادبیات خارجی اقتباس شده و گاه مخلوق اندیشه‌ی اوست و نیز مسائل مختلف اجتماعی و هزلیات و شوخيهای نیش دارد و ریشخندها و تمثیلاتی که شاعر در غالب آنها نتایج اجتماعی را در نظر دارد بزبانی بسیار ساده و نزدیک به زبان مخاطب بیان شده است<sup>9</sup> در عصر حاضر میان عامه‌ی مردم وقتی سخن از بزله گوئی‌های هتاکانه می‌شود ، در جمیع ادب دوستانی چنینی - دیوان ایرج به عنوان سرلوحه‌ی این مفاهیم و مضامین ، مورد توجه قرارمی‌گیرد . تا جایی که انتشار دیوان او چند سالی است که متوقف شده است و علاقمندان به او - که البته اکثرا هم از هوع مجازی آن می‌باشد - دیوان او را از دستفروشی‌ها و ... تهیه می‌کنند !

در طی این تحقیق کتابهایی که در مورد ایرج و شرح و بسط زندگی و اشعار او موجود باشد ، به عدد انگشتان دست هم نرسید و آنچه به عنوان اثری والا و ارزشمند در تحقیق بروی این استاد سخن در دست است جز کتاب استاد محمد جعفر محقق نبود که مقدمه و شیوه‌ای ایشان - با حالتی بی

فرهنگ معین - دکتر محمد معین - ج پنجم<sup>9</sup>

صرفانه در انتخاب و بیان مضامین -می توانست مورد استفاده قرار گیرد ؛ نسخ ای که به عنوان شاهد مثال از آن استفاده شده دیوان ایرج میرزا به اهتمام خسرو و پرسش است که از نخستین چاپ های آن می باشد و احتمال دستبرد بدان کمتر بنظر می آمد .اما با مقدمه ای که در بخش اول ذکر شد به مروری بر نظریات نویسندها مانند گان مختلف در مورد ایرج می پردازیم و با توجه به این نکته که هیچ یک از این نویسندها او را بعنوان کسی که در عرصه طنز نویسی -با تعریفی که در بالا مشخص شد -قلم می زده ، نمی شناسند مگر استاد بزرگوار جناب آقای شفیعی کدکنی که ایشان در کتاب ادوار شعر فارسی در چند جا بطور مستقیم بیاناتی مبذول داشته اند که نشانگر وسعت دیدگاهشان نسبت به ادبیات معاصر است <sup>۱۰</sup> :

«د رهمین دوره ی ما ایرج یا پروین از گروه برگزیدگان (خوانندگان حرفه ای شعر -مؤلف) آغاز کردند و به گروه متوسط رسیده اند و شاید هم اکنون در بعضی شعرشان به میان توده هی مردم هم راه یافته باشد ... یک شعر خوب چنان است که یاد کردیم .همیشه از برگزیدگان آغاز می شود و به دورترین نقطه ای خط افقی می رسد ...

کدکنی ایرج را جزو شعرایی می داند که در همه ی زمینه های شعری که در آن به طبع آزمائی پرداخته موفق بوده است .

اما در همه موارد اینگونه نیست .در بررسی آثار وقتی به از صبا تا نیما یحیی آرین پور می رسیم نام ایرج جزو طنز نویسان دروغ مشروطیت نمی آید ، جائی که نسیم شمال ، صابر و ... به عنوان طنز پردازان رسمی قرار می گیرند ایرج جزو دیگر شاعران این دوره محسوب می شود .در هیمن بخش می آید :

هجویه های انوری و سوزنی و مختاری غزنوی و در زمانهای اخیر هجویه های شهاب ترشیزی و یغمای جندقی چنان با کلمات و عبارات نازیبا و نا هموار پر است که از خوانند آنها مو بر اندام هر انسانی راست می شود در روزگاران نزدیک به عصر ما نیز شاعران هجا گو مانند ایرج و عشقی متاسفانه همان راه و رسم متقدمان را پیش گرفته اند تا حدی که عارفانه ایرج یک هجویه ی سراسر دشnam ناسزا است درباره ی مردم وارسته و پاک دلی مانند عارف قزوین [؟!] <sup>۱۱</sup>

ودر جائی دیگر گویا با تغییر موضع و اندکی عقب نشینی می نویسد :

«با اینهمه مثنوی عارفانه سر تا پا شعر است و قسمت های جدی بسیار زیبائی درباره زن و حجب ، عقد و نکاح چشم بسته ستمکاری مالکان و اربابان ، تهییدستی و بیچارگی دهقانان و گوشه و کنایه هائی به بی وفایی دنیا و حیله سازی سیاست پیشه مردم و شکوه و ناله از نبودن قانون و اوضاع نابسامان کشور و امثال

ادوار شعر فارسی - محمد رضا شفیعی کدکنی - ۱۳۸۰ <sup>۱۰</sup>  
از صبا تا نیما پت یحیی آرین پور - ص ۳۹۹ <sup>۱۱</sup>

آنها دارد که اگر با هزلیات آمیخته نبود ارزش منظومه به حد زیادی بالا می رفت<sup>۱۲</sup> و بالاخره در بخش « خلاصه ای عارفنامه » می آورد :

« در واقع (عارفنامه) مربوط به اوضاع و احوال ناگوار مردم و کشور در آن روزگار است و اتهام نامه ای هجو آمیزی است بر ضد گردانندگان دستگاه اداری و اجتماعی ایران ... و همین تطابق مضامین آن با خواصه های و آرزوهای مردم است که باعث شده است با چنان سرعت بی نظیری در افواه عموم افتاد و نسخه های چاپ شده ای از آن بخش گردد یا حتی روی کاغذ پاره ای در اقصی نقاط کشور توزیع گردد<sup>۱۳</sup>. »

خارج شدن از دایره ای قبود و سنن اخلاقی و اجتماعی گناه ایرج است و نگا آرین پور؛ البته اذعان این نکته نیز بی فایده نیست که آرین پور میان هزل و هجو و بینش طنز آلد بر خلاف مقدمه ای که درباره طنز در همین کتاب می آورد تفاوتی قائل نمی شود یا اگر هم چنین باشد نگاه او به شعر ایرج نگاهی است که عامه ای مردم بدان پاییند بودند . نکته جالب توجه اینجاست که وقتی این مؤلفان از زبان ساده ورزش نامه ای ایرج در آن زمان سخن می رانند ، این خصیصه را جزو صناعات زیبایی ادبی شعر وی نام می برند اما دلیل نوشتن و سرودن بدین روانی را در حیطه جامعه شناسی و روانشناسی ادبیات مورد توجه قرار نمی دهند .

بقول مولانا :

چون که با کودک سرو کارت فتاد  
نهاد

آیا ایرج صرفا زبان ساده و روان و عامیانه ی مورد استفاده اش را برای برتری جوئی فخیمانه ی ادبی اینکه طرز نویی فکرده باشد استفاده می کند یا در پس پرده ، توجه او به مخاطب و نحوه ی انتقال پیام روشنگر خویش است ؟ در دروه ای که مردم در فساد اخلاقی ، خواب آلدگی سیاسی ، و هزار نوع بدبختی دیگر دست و پا می زند استفاده از زبان خود ایشان - زبان کوچه و بازار ، چه از نظر قالب سخن و چه اصطلاحات و مفاهیم اعتقادی و عملی ، که بیشترین قشر در ایران آن روز هستند - طریقه ای برای روشنگری و ادای مسؤولیت اجتماعی یک انسان روشن فکر آن روز است .

توجه داشته باشیم تا کسی به زشت بودن عمل خود پی نبرد دست از آن نمی کشد و گاهی عریانی حقیقت و به تصویر کشیدن حقایق و واقعیتها به زبانی زنده بهترین راه علاج این گونه معضل هاست

از صبا تانیما- آرین پور - ج ۲ - ص ۳۳۹<sup>۱۲</sup>  
همانجا- ص ۳۳۹<sup>۱۳</sup>

چنانچه مولانا اعتقاد دارد گاهی می توان از بدی به عنوان نماینده نیکی استفاده کرد و در تعلیم و تربیت به کار بست<sup>۱۴</sup> .

رفت در زیر لحاف دیدم آن ...ی نره خره  
پسره

شد جوان در نظرم عالم پیر من چو بشنیدم از او این تقریر  
!

عملا بین رفیقان دیدم ! هر چه از خلق نکو بشنیدم  
بد بود هر که به ما بدین معنی خلق در ایران این است  
است !!!

قصدش این است که تا بیخ هر که دم بیشتر از خلق زند  
کند !

«قسمتی از انقلاب ادبی»

درست همین عامل یعنی آمیختن طنز هز گونه به این ادبیات است که از شدت وحدت آن می کاهد :

«ایرج) ... حتی با اینکه خود از شاهزادگان متعصب قاجار است ، وقتی حوصله اش سر می رود کلمات تند و جسورانه ای را بر زبان می آورد که :

شاه ما گنده و گول و فکر شاه فطñی باید کرد  
خراف است

با این همه سخن ایرج چنانچه می بینیم آن شدت و حدت سخنان عشقی و عارف و فرخی را ندارد و گویی سیاله ای هزل و شوخ طبعی که در زیر رگ پوست کلام دویده آتش جدی ترین اعتراضات او را سرد و خاموش می کند (؟!) و نوعی ظرافت و ملایمت بدان می بخشد »<sup>۱۵</sup>

استفاده از کلماتی که خود بار شوخی و طنز دارند برای اولین بار در دیوان ایرج به چشم می خورد که آرین پور نیز بد آنها اشاره می کند - کلماتی که هم عصران او چه در جد و چه در هزل از استفاده ای

نقل به مضمون از هزل یا تعلیم از کتاب تجلی زن در آثار مولانا - زلیخا تقی<sup>۱۴</sup>  
از صبا تانیما - یحیی آرین پور - ص ۴۱۴<sup>۱۵</sup>

آن اجتناب می کردند؟» شوخ و شنگر و نوعی مدرنیسم در جزء جز بیشتر این ترکیبات به چشم می آید.<sup>16</sup>

اخم ، الدنگ ، بام زدن ، پک و پوز ، پوچ ، جرزدن ، جفتک زدن ، جفنگ ، چرت ، چک زدن ، چموش ، دستپاچه ، شلم شوربا ، غرغر کردن ، قر زدن ، لاس زدن ، لوس ، لوند ، ماچ کردن ، و... کلماتی که با زبان عامیانه‌ی کوچه و بازار هم طراز بوده ویرای انتقال مفهوم مناسب است .

اما کار به همین جا ختم نمی شود ما نویسنده‌گان دیگری رانیز داشته ایم که بدین قدر سعه صدر نداشته اند تا خوب و بد را کنار هم بیاورند و سید هادی حائزی در جواب مهدی اخوان ثالث که گویا با همان زبان طنز آلودش اشاراتی را در مورد کتاب افکار و آثار ایرج میرزا داشته است حکم قطعی را چنین صادر می کند – حکمی که تا همین امروز هم با همان طرز تفکر قبلی اجرا می شود .

« همه می دانند ایرج میرزا شعرهای هم دارد که از نظر اخلاقی می توان به آنها عیب گرفت ولی بهتر است که این گونه اشعار او بکلی نادیده گرفته شود نه اینکه در یک روزنامه ای کثیر الانتشار منتشر شود »<sup>17</sup> .

این عزیر در ادامه همین سلسله تفکرات اشعار هزل را اصولا از ایرج نمی داند(؟!) و سعی می کند تا سروden این اشعار را به دو شاعر به نامهای مکرم اصفهانی و خاکشیر اصفهانی منتصب نماید .

براستی اگر بر اساس همین فکر شروع به تصفیه‌ی اشعار هزل – حال فرقی نمی کند چه آنها که واقعا هزل به معنای فردی و انتقال جویانه و هتاکی آن باشد چه در خدمت طنز و آرمانگرایانه‌ی آن پردازیم ، چه رخ خواهد داد : عیید زاکانی ، سعدی ، سنائی ، صابر و حتی قسمتهایی از مثنوی مولانا نیز باید به تاراج رود ! تا ادب ادبیات اطو کشیده‌ی آقایان حفظ شود - ! براستی چه کسی سوراخ دعا را کم کرده است ؟

وچه زیبا می سراید بهار که : سر به سر تصنیف عارف نیک بود / سبک عشقی هم بدان نزدیک بود /  
شعر ایرج شیک بود / بود ایرج پیرو قائم مقام / کرده از او سبک ولفظ و فکر ، وام / عارف و عشقی  
عوام /

ج / طنز آمیخته به هزل) در دیوان ایرج :

چنانچه گفتیم زبان ایرج زباین است پخته ، اندیشه اش نیز ؟ مشروطه زمانی رخ می دهد که او در آستانه 34 سالگی است ؛ از سفر فرنگ برگشته و پیشرفت کشورهای غربی را دیده است . او در

یا مرگ یا تجدد - دفتری در شعر و ادب مشروطه - ماشالله آخوندی - اختران - ۱۳۸۳<sup>16</sup>  
نقل به مضمون از کتاب آثار و افکار ایرج میرزا - سید هادی حائزی . در این باره نظرات احمد کسری و ضیاء هشترودی هم<sup>17</sup> خواندنیست .

قطعات مادر و کودکانه ای خود به خوبی نشان می دهد که به زبان شعر مسلط است . می داند با چه گروهی چگونه صحبت کند ، واین مشخصه ای اشعار اوست . به نحوی با روانشناسی مخاطب آشناست و به همین دلیل اشعار غیر طنز او هم از سالهای سال - حتی بدون اینکه نامی در حوزه ادبیات آموزشی ایران - داشته باشند ورد زبانه است . از « داشت عباس قلی خان پسری « گرفته تا « گویند چوزاد مادر »<sup>18</sup> ؟

« آشناشی با زبان فراسوی و دیدن زندگی مردم اروپا ایرج را مردی آزاد فکر ، متجدد ، و ترقی خواه بار آورده بود . علاوه بر این شجاعت اخلاقی او موجب شده که تفیه را در ابزار عقاید خود به یک سو نهاد و آنچه نامناسب ببیند به مردم یادآوری کند و عیب ها و نقص های را که مایه ای بدبخشی مردم ایران می داند با صراحة تمام بدآنها گوشزد نماید ... در این روزگار است که ایرج از تعارف های بیهوده ، رم کردن اهل مجلس از یکدیگر ، برخاستن جلوی پای واردان مجلس ، از سینه زنی و تیغ زنی و قمه زنی ، از عشق بازی و داشتن رابطه جنسی با هم جنس ، از دروغ وریا و نفاق ، دوروثی ، از حیله بازی سیاست پیشه گان ، از حجاب و نظایر آنها به سختی انتقاد می کند و مانند آموزگاری مجبوب و دانا به فرزند خویش و نوباوگان ایرانی درس زندگی و آداب معاشرت می دهد ...<sup>19</sup> »

اما قبل از پرداختن به خوددیوان باید به چند نکته اشاره کرد « صدای شعر مشروطیت یا میهن پرستی است یا انتقاد اجتماعی و ایرج یک بورژوای اشرافی منتقد روابط اجتماعی است »<sup>20</sup>

« سخن از آزادی و این کلمه را گفتن با مشروطیت شروع می شود . قبل از مشروطیت مفهوم آزادی که مترادف بادموکراسی غربی است به هیچ وجه وجود ندارد » « مسئله دیگری که در همین مسائل (مشورطه) بیرون می آید و بی سابقه است مسئله زن و تعلیم و تربیت اوست . امروزه شما خیلی راحت با هم می نشینید و ظاهرا هیچ اشکالی وجود ندارد ولی اگر در اعماق جامعه روید هنوز هم در جامعه ماکسانی هستند که می گویند زن نباید بیشتر از خواندن قرآن یاد داد و خط نوشتن را نباید یاد داد چون باعث انحراف می شود ... و چنین است که وقتی تمدنی می میرد و مختصر می شود همه ای چیزهایی که در اصل آن تمدن بوده از بین می روند و دیگر جانشینی نمی یابند . مسئله ای سواد آموزی زن و آزادی زن چیزی نیست که اخیرا به جامعه اسلامی تحمیل شده باشد . ولی آغاز این مبحث به هر حال از دوره مشروطیت آغاز می شود »<sup>21</sup> « درباره تاریخ حضور زن می بینیم که در نیشابور چه مقدار زن مجتهد وجود دادر و سمعانی از آنها حدیث یاد گرفته است »<sup>22</sup>

این مقدمه بخاطر آن آمد که پیش داوری ها را چنانچه در مورد هزل بودن ایرج کنار گذاشتیم و با نگاهی نو به آن نظر افکنیدیم ، به قضاوت خویش راه ندهیم و اشعار اریج را نه به عنوان یک مصلح

تحقيق در احوال و آثار ایرج میرزا - محمد جعفر محجوب - چاپ سوم - ۱۳۵۲<sup>18</sup>

ادوار شعر فارسی - شفیعی کدکنی<sup>19</sup>

همان کتاب<sup>20</sup>

همان کتاب<sup>21</sup>

اجتماعی - که این انتظاری غیر واقع است - که روشنفکری دلسوز و آگاه که می داند چه وچگونه و برای که می نویسد ، به نقد بنشینیم .

با یک نگاه کلی به دیوان ایرج میرزا حدود هشتاد درصد اشعار مندرج در آن (از قطعه و قصیده و غزل و مثنوی و دو بیتی و...) شامل اشعار عاشقانه ، حکایات ، شعرهای مادر ، اندرزها ، مد حیات ، ورثاهمی شود یعنی بخش جدی اشعار ایرج که البته جز شعرهای مادر ، مثنوی زهره و منوچهر ، وبرخی حکایات بقیه یا مربوط به دوره‌ی جوانی ایرج هستند -دوره‌ای که شاعر رسمی دربار بوده است - یا اشعاری هستند که به هر حال نمی توان از آن برداشت طنز آلود کرد .اما حدودا 33 شعر به همراه عارف نامه و 10 قطعه‌ی هزل به اشعار اجتماعی ، انتقادی و اصلاحی ایرج مربوط می شوند که در این چند صفحه باقی مانده به بررسی برخی از آنها خواهیم پرداخت .

## 1 - درباره‌ی مستشاران آمریکایی

رسد از آسمان بر توبلائی نبینی خیر و از دنیا علائی

...

در این مثنوی کوتاه که گویا هجایی آغاز می شود ایرج مخالفت خود را با ورود مستشاران آمریکایی اعلام می کند ابیات زیبای طنز آلود و نیش دار این شعر را مرور می کنیم :

که باشد مرتع سبزی در در آمریکا به خرها کرد اعلان ایران

و جیه المله و مقبول بودن خران داخلی معقول بودند

پدر سک صاحبان بر سزه نه تنها مرتع ما را چریبدند  
...

در مخالفت با معاهده 1907 نیز به همین منوال می سراید و شاه بین آن نیز :

برباد رود دکان بقال کز صلح میان گربه و موش

در ترکیب بند « داشت غلوم مرگ تو حظ کردم از اشعار تو من « به زیائی و ظرافت خاصی دوره خویش را به تصویر می کشد . صراحت لهجه درنام بردن عاملان دزدی و مظالم ، و بیان خلافها زشتکاری ها و چپاول گری های عاملان حکومتی بسیار شوخ رخ می نماید :

دور ظلمت بدل از دور ضیاء خواهد شد - دزد کت بسته رئیس وزراء خواهد شد .

مملکت باز همان آش و همان کاسه شود - لعل ما سنگ شود لولوها ماسه شود

نه دگر روح ورمق در تن کشور  
تومپندر که نه شاه و نه شکر باقی است  
باقی است

عاقل آسوده بود تا بجهان خر باقی است - تا دو سر کرده به سنگان و بلنگر باقی است

بکن آن کار که کرده است و ثوق الدوله - نه دگر کج شود از بهر وطن نه چوله

در هتل ... خود پاک کند با حوله - والس می رقصد با مادمازل ژاکونه

برده پولی و کنون با دل خوش خرج کند - متصل قرده و فرزند و ... کند !

«تعارف» قطعه دیگری از دیوان اوست - ایرج از خرافات و اعمال بی پایه و اساس ایرانی جماعت دل آرزو است و در این قطعه که با ردیف «رم می کند» آورده است به نقد این عمل می پردازد و در ضمن به اختلاف طبقاتی بین مردم نیز اشاره ای دارد :

یا برب این عادت چه می باشد که اهل ملک ما - گاه بیرون رفتن از مجلس زدر رم می کنند .

نام این رم را چون نادانان ادب بنهاده اند - بیشتر از صاحبان سیم و زر رم می کنند

از برای زنجیر رم مطلقا معمول نیست - تا توانند از برای گنجور رم می کنند

وقطعه ای زیر که بصورت ضرب المثل هم در آمده است عمق بینش و جسارت یک روشنفکر را می رساند :

هر کس از خزانه برد چیزی - گفتند میر که این گناهست

تعقیب نمودندو گرفتند - دزد نگرفته پادشاهست

ایرج به خرافات و مراسم باطل و بدعت آمیز دینی نیز توجه دارد . و در قطعه ای «در دسته ای شاه حسین بنگر» از قمه زنی انتقادی کند و همین بیت کافی که :

خواهد که کشد سنان و خولی - کوبید قمه را به کله خویش !

چنانچه به درویشانی که صوفی گری عرفانی را به گذا پروری بی عارانه تبدیل کرده اند می تازد . این حمله به خرافه پرستی در شعر «ای نره خل سیل گنده !» نیز آشکار است :

● بیچاره چرا کشتنی خودت را - دیگر نشود حسین زنده

هی گو که حسین کفن ندارد - هی پاره بکن قبای ژنده

اما ایرج وقتی با عame می مردم بی واد کار دارد به بیان عریان عیب ها بسنده می کند و گاه به شوخی و استهزا مطالب را بیان می کند ؛ در قطعات : « کاری است گذشته سبؤی است شکسته » ، « حبه نبات است پدرسوخته » ، « ای ... به دست تو اسیرم » ، « ظرف مودار » سخن به عریانی از بچه بازی ، هم جنس بازی ور ذلیت های اخلاقی دروغی ایرج است . که ایرج به زنده ترین نحو و باطنزی قوی تصویر زشت اعمال را به رخ می کشد . راستی کسانی که فکر می کنند این اشعار خود باعث انحراف می شوند چگونه می اندیشند ؟ آیا واقعاً حرف مولانا راست نمی آید که : هر کس از ظن خود شد یار من !

درین ایات این مثنوی ها گاه شاعر مأمور اداره ای است ، گاه صاحب منصبی ، گاه گوینده ای بی اصل و نسب ، گاه دیری ضعیف الاخلاق و خلاصه در قالب تمامی کسانی که مورد اتهام شاعرند و شاعر بی عصمتی های هر یک را به چشم دیده است .

« گیرم از مرجان تسیح درازی در دست - بند منگوله از ابریشم و زر تار کنم

تا پسر مشدی با من سه گفتار آید - طرح یک مکری چون مردم مکار کنم ...

« از قطعه پسر مشدی »

اما حریفان دغل ایرج ، صاحبان تزویرهای بزرگند ، بقول دکتر حلبی ؛ « اربابان دنیا - سیاستمداران مردم فریب و دینمداران خداناشناس »

« شاعر در این مثنوی (عارفانه - بدان جداگانه خواهی پرداخت -) ملت ایران را به سرگروه تقسیم می کند :

« نخست بزرگان یعنی دزدان اختیاری که با بیگانه گان پیوند دارند و یک جو علاقه به وطن ندارند . دوم دزدان اضطراری یعنی کارکنان دستگاههای دولتی که غیر از نوکری آهی در بساط ندارند و سوم رعایا که نه آزاری دارند ، نه قانون و نظم می پسندند ! ... »<sup>۲۲</sup>

و از این بزرگان سیاست پیشه و روحانی نمایان ضد دین هستند که زیر تیغ طنز ایرجند :

نشسته بود ... بمصادر مجلس درس - بجای لفظ عن اندر کتاب خود من دید

قلم تراش و قلم بر گرفت و من عن کرد - سپس که داشت در آن باب اندکی تردید

یکی ز ... این دید و گفت با دگران - جناب آقا عن کرد جمله عن بکنید ...

قطعه حجاب او نیز یکی از زیباترین قطعات در این باب است گویی روح عیید زاکانی است که در قلم ایرج به زبان امروزی جاری شده است :

حجاب دارد و دل را به جلوه آب کند - نعوذ بالله اگر جلوه نقاب کند

... شهر به رفع حجاب مایل نیسیت - چرا که هر چه کند حیله در حجاب کند

از او دلیل نباید سوال کرد که گرگ - به هر دلیل شده بره را مجاب کند

به زهد گربه شبیه است زهد حضرت شیخ - نه بکله گربه تشبیه بدین جناب کند

اگر ز آب کمی دست گربه تر گردد - چو شیخ شهر ز آلایش اجتناب کند ...

ولی چو چشم حریصش فتد به ماهی حوض - زینه تا دم خود رادرون آب کند

و شاه بیت این قطعه که :

زمن مترس که خانم تو را خطاب کنم - از او بترس که همشیره ات خطاب کند

در قطعه اشک شیخ هم باز به زاهدان ریائی دوران خود حمله می برد :

چه خانه ها که از این آب کم خراب - نعوذ بالله از آن قطره های دیده ...  
کند

و گویی حافظ است که از پس تاریخ مکرر این سرزمین می نالد که :

مفتی شهر بین که چون لقمه شبده می خورد - پاردمش دراز باد آن حیوان خوش  
علف !

آخرین بخش از این دروه شوخی ها و طنز سرایی ایرج که باز ارباب تزویر را به ریاکاری متهم می کند قطعه شیرین تصویر زن است که غفلت ، ظاهر پرستی و ریاکاری مردمی را به تصویر می کشد که برای نمادی گچی چادر و چاقور می کشند در حالیکه صد بدتر از آن در نهان ، انجمام می دهند .

...

... گفتند کا واشريعتا خلق

روى زن بى نقاب ديدند

ایمان و امان به سرعت برق  
رسيدند

يک پيچه زگل برا او

اين آب بيرد و آن يكى خاک  
کشيدند ...

رفتند به خانه آرميدند

چون شرع نبي از اين خطر جست

چون شير درنده مى جهيدند

غفلت شده بود خلق وحشى

...

نقطه‌ی حمله‌ی دیگر ايرج سياستمداران دغل پيشه‌اند که شاعر در هر موقعیتی که پيدا می‌کند از پنهان کردن رشته شان دست بر نمی‌دارد طوری که زيبا ترين اشارت را در انقلاب ادبی و عارف‌نامه بد آنها دارد قطعه‌ی «شاعر من شاعران معدور باشند اى وزير فرازهایي زیبایي دارد و جسارت و بی پروايني در ضمن اشارات گزنه‌اي به اوضاع و احوال زمانه دارد :

از همان روزی که شد با تو امور خارجه ... -از نو ورم کرده است و پر زوراي وزير

چون جرايد را دو روز دیگر آزادی دهنند -شرح آنرا ديد خواهی جمله مسطوره‌اي وزير ...

قبر فردوسى طوسى را

زنده بر گور کنند اهل ادب را ليکن  
آباد کنند

بعد خرج پسر و دختر و داماد

مبلغى پول بگيرند باين اسم از خلق  
کنند ...

«قسمتی از شعر آرمگاه فردوسی »

عارف‌نامه : در بالا و مقدمه‌ی بحث مواردی از نظر اندیشمندان معاصر و نزدیک را درباره ايرج بخصوص مثنوي عارف‌نامه خوانديم . اگر چه بقول آرين پور در آغاز با هجويه‌اي نيست به عارف فرويني شروع مى شود اما از همان اول رندی شاعر در انتخاب کلمات و بيان دو پهلوی کلام ، به ما گوشزد مى کند که مثنوي عارف‌نامه نه هجونامه‌اي شخصی بلکه اعلامیه‌اي تند و تیز است به زبان طنز

و هزل آمیخته شده تا هم از لحظه همه فهم بودن و سریع النتقال شدن به درد بخور باشد هم مانند اخلاف طنز نویس ایرج ، بی پروا ترین حمله ها را به زبان طنز حلاوت بخش مزاج ستمدیدگان و شوکران کام مستبدان و ریاکاران باشد .

در اولین ایات عارف نامه باسادگی مضمون و عریانی پیام روبرومی شویم که باز ایرج به زبان مخصوص خویش عامیانه با تجاهل العارف خود در قالب مردم عامه به گپ زنی و گله گزاری با دوستی قدیمی می پردازند و پس از ایجاد علاقه و انگیزه با چنین مقدمه ای یکباره به خواننده شوکی وارد می کند :

پریشان شد همه افکار  
بدینجا چون رسید اشعار مخلص  
مخلص

که بروی عارف و عایم  
که یارب بچه بازی چو چکارست  
دچار است ؟

عارف در مصراج چهارم هم عراف قزوینی می تواند باشد و هجایی نیش دار به این یار بی وفا ، هم مفهوم هام و خاص را می رساند هم عارف می تواند بیانگر این باشد که در این طریق سیاست پیشه و مشهدی بقال فرقی ندارند و بقولی همه سروته یک کرباسند !

در ادامه با حمله به حجاب نظر خویش را -که بر گرفته از نظر آزادی غرب است -بیان می کند اما در این ایات هم از نظر اخلاق عامه به دریده ترین بیان ذکر می گردد اشاراتی نهفته و گاه بسیار رندانه دیده می شود . جایی که می گوید : «چرا حب الوطن اندر دلت نیست ؟ گوئی ریشندی به تمامی سیاستمداران می زند که خود را وارث این وطن پاره می دانند و بکار بردن کلمه ای وطن در اینجا خود حامل کنایه ای پوشیده است . داستان چادر ادامه همان بحث در مورد حجاب است که باز ایرج وقتی از زبان شخصیت ها صحبت می کند به کنایه از انتقاد و به استهzaء گرفتن ریاکاران دست بر نمی دارد :

نمی دانی نظر بازی گناهست -زماقبر چهار انگشت راه راست  
تومی گوئی قیامت هم شلوغ است -تمام حرف ... دروغ است

بعد از پایان داستان و نتیجه گیری از آن باز خود را به کوچه ای علی چپ می زند و می شود همان عامی زاده ای دهن لق که به رفیق نارفیق خویش هجا می گوید و خود را آماده می کند برای حمله ای بعدی یعنی حمله به سیاست پیشه گان مردم فریب :

تو این کرم سیاست چیست داری؟ -چرا پا بردم افعی گزاری؟

سیاست پیشه مردم حیله سازند -نه مانند من و تو پاکبازند

سیاست پیشگان در هر لباسند -بخوبی همدیگر را می شناسند

بدین رو یکدیگر را پاس دارند -یکیشان گر به چاه افتاد در آرند

نمی دانی که ایران است اینجا -حراج عقل ایمان است اینجا

تا اینکه باز این سلسله ادامه می یابد و ایرج پس از تعریف و ادای سپاسی از دوست موافق خود کنل  
محمد خان پسیان سخن از دوستان قدیمی می کند و گوئی رشته کلام به کلی قطعی می شود در این  
میان ابیات و تعبیر لطیفی به چشم می خورد که در آخر بحث خواهد آمد .

دوباره عارف به مسأله آزادی زن می پردازد

به قربانت مگر سیر پیازی؟ -که در روبند و چادر نمازی؟

تو مرآت جمال ذوالجلالی -چرا مانند شلغم در جوالی ...؟!

حتی شکایت ها یا به قولی راز و نیازهایی را هم که ایرج با خدای خویش دارد خالی از درد زمانه  
نیست درد مردم خویش ، رنج هایی که در این دوره دیده است ، بدبختی ها که از هر گروه باشی چه  
فقیر و چه غنی باز شاهد آن هستی حتی اگر در آن سهیم نباشی ...

خدایا تا به کی ساکت نشینم -من اینها جمله از چشم تو بینم

چرا پا تو کفش ماگذاری -چرا دست از سرما برنداری

تو این ... و ... آفریدی -تو توی چرت ما مردم دویدی !...

و باز وقتی به بزرگان سیاست می رسد :

از آن گویندگاهی لفظ قانون -که حرف آخر قانون بود نون

اگر داخل شوند اندر سیاست -برای شغل و کارست و ریاست

بزرگان وطن را از حماقه -نباشد بر وطن یک جو علاقه

و پس از اینکه عارف را از سیاست پیشه مردم بر حذر می دارد جمع تمام حرفها را در چند سطر بدین زیبایی می آورد و گویی تابلوی نقاشی دروغ یخویش را با این تصاویری به پایان می برد :

بیا عارف بکن کاری که گوییم  
توبامن دوستی خیر از تو جویم

همیشه دیک بخت بار  
اگر خواهی که کارت کار باشد باشد

خودت را روضه خوانی  
دو زرعی مولوی را گنده تر کن  
معتبر کن

سورات هم اگر کم بود  
چون نطق خوب و آوازت درست است  
بودست

ترا این موهبت تنها نداند !  
عموم روضه خوانان بی سواداند

و به او پیشنهاد می کند که بعد از این چنین عمل کن که :

بصدیق ارنیست ممکن با  
سر منبر وزیران رادعا کن  
ریا کن

که در این فصل پیدا می  
بگو از هیأت این هیأت ماست  
شود ماست

که نبرد در وزارت خانه یک  
زاصلاحش چه می خواهی از این بیش  
ریش !

زعرش افتاده پا بند  
و کیلان را بگو روح الامینند  
زمینند

ورم کردند از بس غصه  
غم ملت زبس خوردند مردند  
خوردند

که عارف بسته از تعیب  
بزرگان هم چو بینند این عجب را  
لب را

که وافورت دهد

کنند آجیل ماجیل تو را کوک

بادست مقبول

تماشا کن به صنع حی

بکش تریاک و برزلفش بده دود

مودود

عموم مؤمنات و مؤمنین را

خدرا روزی کند عیشی چنین را

...!!!

ایرج به لحاظ زبان شعری در چند سال اول این عهد جزو پیشروان ادبی کشور محسوب می شود ، روشنگری متعهدی که به مردم و وطن خویش علاقه دارد . و همدوش دوستان اهل قلم خود - عارف - عشقی - فرنخی - بهار - دهخدا ...، به روشنگری مردمی پرداخته که خواب آلدگی قرون ، هنوز بیدار نشده بودند و بسیاری از اخلاقیات ناپسند ، خرافه ، بدعت ها ، را میراث از عهدهای پیشین خود داشته اند ، درویشی ریاضت گونه یا همان گدائی امروزی را از اضمحلال و تغییر خط سیر عرفان در ایران ، هم چنین پذیرش ستم ، تسلیم در برابر ظلم و ظالم ، مراسم عجیب و غریبی که به نامهای مختلف به مذهب تحمیل شده است و ایرانی جماعت سنگینی همه این موارد تاریخی را بر گرده ای ذهن جمعی و تاریخی خود حمل می کند . آگاهی دادن - به هر طریق - علاج و مرهمی شاید باشد بر این درد جانفرا ؟<sup>۲۳</sup>

« گاهی خنده و شوخی گذران و خفیف وزاییده ای نقضها و اشتباهات کوچکی و بی اهمیت است و زمانی تلخ و زهر آگین و ناشی از عیوب و مفاسد و گمراهی هایی که مقام اخلاقی طبیعت بیشتری را تنزل می دهنند . پس هر چه مخالفت نویسنده و بعض و کینه ای او نسبت به حوادث زندگی شدیدتر و قویتر باشد به همان نسبت طنز کاری تر و دردناکتر می شود ؟ و در پایان این مقاله باز با اظهار تأسف از اینکه هنر جامعه ادبی ایرانی به حدی نرسیده است تا واقعیت ها را بدون مصلحت اندیشی و باید ها و نبایدهای ریاکارانه ، به بحث بشیند چند سطروی از علی اصغر حلبی نقل می کنم و با چند بیت از انقلاب ادبی سخن را به دست اشارت و اشارت دان می سپارم :

« گروهی نیز برخی از نوشه های یک نویسنده را لایق تدریس نمی دانند و آن را حذف کرده و سر خود بخش دیگر آن را که به تصور آنها قابل تدریس است برای دانش جویان و دانش آموزان درس می دهنند . اگر نوشه ای کسی به خیال تو قابل درس دادن نیست آنرا کنار بگذار و درس دادنی را تدریس کن . در کار دیگران چرا دست می بری ؟ اگر کسی روی نوشه ای تو خط بکشد و آن را

آجودانی در کتاب یا مرگ یا تجدد ص ۱۶۳ می اورد : ایرج یا آنکه شعرش از نظر سبک و زبان بیشتر از شعر بهار و ادیب به سروده های شاعران خاص دوره مشروطه نزدیکتر است و حتا از جهت روانی و در عین حافظی و استوار بودن از شعر همه شاعران خاص دوره مشروطه برتر و هنری تر است اما از جهت محظا [ خصوصیت بر جسته ایرج میرزا - م ] شعر او نه تنها در خدمت سیاست روز نبوده است بلکه اساسی ترین درون مایه های شعر مشروطه را به زبان طنز مورد انتقاد قرار داده است . اگر شاعران دوره ای مشروطت برای حفظ ایران و پیشبرد اهداف سیاسی خود در بی انگیختن احساسات وطن خواهانه و عواطف مذهبی و دینی مردمند ... ایرج آنگونه تند روی هارا که گاه نچار تمايلات شدید شوونیستی میشود نمی پنیرد ... ]

نامعقول بداند می پسندی؟ از این گذشته برای هر کس همین اندازه مالکیت جایز است ۱۰ گرچه معتقد به انقابی ترین احزاب کمونیستی هم باشد -بنابراین دیگری چه حق دارد که درنوشته های اودست برده او را بی ادب و هزار و مخالف اخلاق و هجوگری و جز آنها بخواند...؟»<sup>۲۴</sup>

در سخن داد تجدد دادم	همه گویند که من استادم
هر خری هم به وکالت	هر ادبی به جلالت نرسد نرسد :
نتوان گفت رئیس	هایکی حرف بزدسانده و راست الوزراست
مقبل السلطنه گردد آخر	تو مپنداز که هر احمق و خر
کس نداند که چه در	کاراین چرخ و فلک تو در توست باطن اوست ..

( قمsti از انقلاب ادبی - و نیشخندhای ایرج به اربابان سیاست )

[ تمامی نقطه چین هایی که به جای کلمات جا افتاده قرار گرفته جهت حفظ عرف معمول و در بعضی موارد شأن عنوانین مذکور است . ]

---

منابع و مأخذ ها :

۱. ادوار شعر فارسی ( از مشروطیت تا سقوط سلطنت ) محمد رضا شیفعی کدکنی - علمی - تهران 1280.
۲. از صبا تا نیما - یحیی آرین پور - جلد دوم ( آزادی - تجدد ) فرانکلین - تهران 1251..
۳. افکار و آثار ایرج میرزا - تدوین : سید هادی حائری ( کورش ) - انتشارات جاویدان - تاقیان 64.
۴. تجلی زن در آثار مولوی - زلیخا شقفی ، انتشارات .
۵. تحقیق در حوال آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او - دکتر محمد محجو - چاپ سوم 1354 -

---

<sup>24</sup> مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران - دکتر علی اصغر حلی

۶. دیوان ایرج میرزا ، به اهتمام خسرو ، کتابخانه‌ی مظفری .
۷. فرهنگ اصطلاحات ادبی - سیماداد - مروارید . ۱۳۷۸ -
۸. فرهنگ معین - ج - ۴ دکتر محمد معین .
۹. مقدمه یا بر طنز و شوخ طبعی در ایران ، دکتر علی اصغر حلی - موسسه پیک ترجمه و نشر
۱۰. پائیز . ۶۵ . یا مرگ یا تجدد - دفتری در شعر و ادب مشروطه - ماشالله آجودانی - نشر اختران - ۱۳۸۳

\* کاریکاتور وحید ضیائی ( روی جلد ) از: قاسم لطفی